

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه (رضاخان؛ از کودتا تا سلطنت)

● مظفر شاهدی

۱۷۵

کودتایی که در سوم اسفند ۱۲۹۹ با ورود حدود ۲۰۰۰ قزاق تحت فرماندهی رضاخان میرپنج به تهران به وقوع پیوسته و سیدضیاءالدین طباطبایی در رأس کابینه آن قرار گرفت، برآیند شکست پروژه قرارداد ۱۹۱۹ و به گواهی اسناد و منابع موجود طرحی کاملاً انگلیسی بود. قراردادی که اساساً با مخالفت عامه مردم کشور و ایستادگی علما و مجتهدان در تهران و سایر شهرهای کشور با ناکامی روبرو شده بود،^۱ دولت بریتانیا را که سخت مصمم بود حضور و نفوذ و سلطه استعماری خود در ایران را تحکیم و تداوم بخشد، بر آن داشت این هدف را با تشبث به طرحی دیگر که در عین حال کمتر شائبه دخالت آن کشور در امور داخلی ایران را به اذهان متبادر کند، به مورد اجرا بگذارد. گو این که در همان آغاز، دست پیدا و پنهان انگلیسیان در روند شتاب‌آلود تحرکاتی که نهایتاً به وقوع کودتای تأسف‌بار سوم اسفند ۱۲۹۹ انجامید، دیده می‌شد، با این حال دولتمردان بریتانیایی به موفقیت طرح کودتا و تبعات آن در تداوم حضور و سلطه خود در ایران سخت امید بسته بودند. با سقوط کابینه میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، در ۷ شوال ۱۳۳۸/۳ تیر ۱۲۹۹ برابر با ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۷ نومید شدند، طرح کودتا به جد مورد توجه آنان قرار گرفت. وثوق‌الدوله که در ۲۴ شوال ۱۳۳۶/۱۱ مرداد ۱۲۹۷ برابر با ۳ اوت ۱۹۱۸ کابینه خود را تشکیل داده بود، سخت مورد توجه انگلیسی‌ها قرار داشته و در طول دوران ریاست‌الوزاری خود در راستای تأمین اهداف و خواست‌های آن کشور در ایران از هیچ تلاشی فروگذار نکرده بود. پس از وثوق‌الدوله،



رضاخان قبل از کودتای ۱۲۹۹

میرزا احسن خان مشیرالدوله تشکیل کابینه داد که مخالف قرارداد بود. فتح‌الله خان رشتی از ۵ آبان ۱۳/۱۲۹۹ محرم ۱۳۲۹ برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ تا هنگام کودتا در ۳ اسفند ۱۳/۱۲۹۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ برابر با ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ دوبار پیاپی در رأس کابینه قرار گرفت.^۲ بدین ترتیب مقدمات کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ حدود ۸ ماه طول کشید. با این حال در آغاز دولت مشیرالدوله هنوز محافلی در انگلستان امیدوار بودند، دولت با برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس چهارم در راه تصویب نهایی قرارداد ۱۹۱۹ گام بردارد.^۳ اما این تصورات به زودی رنگ باخت و با افزایش دامنه تحرکات نظامی، سیاسی و امنیتی انگلستان در ایران و حضور افرادی مانند ژنرال آیرونساید در رأس

۱۷۶

قشون آن کشور در ایران و افزایش ارتباطات و مراودات او و دیگر نظامیان انگلیسی مانند کلنل اسمایث با فرماندهان قزاق در تهران، قزوین و برخی نقاط دیگر آشکار شد که انگلیسی‌ها برای تداوم و تحکیم حضور خود در ایران، طرح‌های جدیدتری را مورد توجه قرار داده‌اند. چنان که در اوایل صفر ۱۳۳۸/ آبان ۱۲۹۹ عین‌السلطنه در خاطراتش نوشته بود: «انگلیسی‌ها نقش بزرگی در پیش دارند. کارگرهای آنان همه جا کار می‌کنند. خبر داریم چند روز است در قزوین لیره عثمانی خریداری می‌کنند...». حضور سپهدار اعظم در رأس کابینه باز هم بر تردیدها افزود:

کابینه [مشیرالدوله] استعفا داد. سپهدار اعظم [فتح‌الله خان] رئیس‌الوزراء شد. اگر چند مرتبه وزیر شده است، لیکن به قدر الاغ فهم ندارد. تریاک زیاد می‌کشد، قمار متصل می‌کند. از کجا در همچو موقع نازکی این آدم را پیدا کردند که دو تا پول کار از او ساخته نیست.

هم‌زمان با این تحولات، انگلیسیان بر تحرکات نظامی خود در بخش‌های مختلف (و به ویژه نواحی مرکزی و شمالی) ایران افزوده و به انحاء گوناگون خطرات و ناامنی‌های احتمالی پدیدآمده

از سوی بلشویک‌ها و طرفداران نظام سیاسی جدید شوروی در ایران را گوشزد مخاطبان خود می‌ساختند. ضمن این که طرح آنان برای تسلط بر نیروی قزاق ایران هم به جد آغاز شده و قصد داشتند در اولین فرصت موجبات عزل استاروسلسکی روسی را از فرماندهی قشون قزاق فراهم آورده و فرد مورد اعتمادتری را جایگزین او سازند. به زودی طبق نقشه انگلیسی‌ها، سردار همایون فرمانده نیروی قزاق شد. مدت کوتاهی پس از آن هم انگلیسیان به دروغ شایع ساختند که به زودی قشون آنان ایران را تخلیه کرده و بانک شاهنشاهی هم به فعالیت خود پایان خواهد داد. همه این شایعات در راستای ایجاد وحشت در میان مردم کشور و نیز دولتمردان و حکومت و در راستای تمهید مقررات کودتای در دست اقدام، صورت عملی به خود می‌گرفت.^۴

انگلیسی‌ها با هشدارهای پر سر و صدا پیرامون ناامنی‌ها و بحران‌های عمیق سیاسی و اجتماعی دامنگیر ایران اخطار می‌کردند که هرگاه تا چند ماه آتی نیرویی ایرانی رأساً عهده‌دار برقراری نظم و امنیت در اقصی نقاط کشور نشود، دیگر هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال ایران بر عهده نخواهند شناخت. همزمان با این هشدارها، تبلیغات گسترده‌ای پیرامون گسترش باز هم بیشتر بحران‌های سیاسی و اجتماعی و خطر اشغال کشور از سوی بلشویک‌ها و غیره در تهران و سایر مناطق کشور منتشر می‌شد تا فضای لازم برای وقوع تحرکی از نوع کودتا فراهم شود. شایع بود که عهدنامه در دست تنظیم ایران و رژیم جدید شوروی هیچ‌گونه مبنای حقوقی و عملی نداشته و در شرایط خروج نیروهای بریتانیا از ایران و گسترش ناامنی‌ها و بحران‌های سیاسی و اجتماعی، ایران یکسره در دام روسیه شوروی خواهد افتاد. بدین ترتیب طی چند ماه پایانی سال ۱۲۹۹ش که نهایتاً به کودتای سوم اسفند ختم شد، انگلیسیان و محافل داخلی طرفدار آنان کماکان بر تداوم فضای ناامنی، رعب و وحشت، یأس و نومیدی اجتماعی ایران دامن می‌زدند. در این راستا بالاخص برای تهدید و تخویف مستقیم و غیرمستقیم احمدشاه و دولتمردان و مؤثران در امر حکومت، تلاش‌های گسترده‌ای صورت می‌گرفت.^۵ از جمله منابع دست اولی که از نقش قاطع و تعیین‌کننده انگلیسی‌ها در طراحی و اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سخن به میان می‌آورد، امیل لوسوئور فرانسوی است که در آن زمان به عنوان استاد رشته اقتصاد و حقوق سیاسی در ایران خدمت می‌کرد و به دلیل ارتباط نزدیک با محافل سیاسی و دیپلماتیک در تهران و آشنایی با فضای سیاسی و اجتماعی ایران، اطلاعات بسنده‌ای از مجموعه تحولات سیاسی، اجتماعی و نظامی کشور طی سال‌های پس از پایان جنگ اول جهانی و به ویژه توطئه‌هایی که انگلستان از هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹ و سپس به راه انداختن کودتا در ایران دنبال می‌کرد، داشت. در این باره بخش‌هایی از خاطرات او را مرور می‌کنیم:

در ماه‌های بعد از سقوط [دولت و ثوق الدوله عاقد قرارداد پیشاپیش شکست خورده ۱۹۱۹] این

کشور [ایران] گرفتار تجربیات سیاسی تلخی گردید که یکی از دیگری شوم‌تر بود و بالاخره به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) و دیکتاتوری سیدضیاءالدین طباطبایی منجر گردید... من خود یکی از شاهدان این اوضاع بودم. در این هنگام بود که مشت خشن و بی‌رحم انگلستان بر دولت و ادارات دولتی ایران فرود آمد. مشاوران مالی و نظامی از لندن به ایران اعزام شدند و اداره امور را در دست خود گرفتند. بریگاد قزاق‌های ایرانی که تحت فرماندهی افسران روسی خدمت می‌کردند منحل و افسر فرمانده آن از ایران تبعید گردید... انگلیسی‌ها که زمین را زیر پای خود ناستوار می‌یابند آخرین کوشش خود را نیز به کار می‌برند که آن هم کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ است. تعداد ۲۵۰۰ نفر قزاق از مرکز قزوین به طرف تهران حرکت می‌کنند و پایتخت را به تصرف درمی‌آورند... قدرت جاه‌طلبانه و بی‌حد و مرزی از طرف سیدضیاءالدین طباطبایی روح شیطانی و خودفروخته به سفارت انگلستان اعمال می‌گردد و این همان شخصی است که از چندین سال [قبل] به این طرف روزنامه رعد مدافع سیاست بریتانیا را در ایران منتشر می‌سازد.^۶

لوسوئور در بخش‌های دیگری از خاطرات خود به روند و دلایل مشارکت تعیین‌کننده انگلیسیان در راه‌اندازی کودتا در ایران چنین اشاره کرده است:

۱۷۸

انگلیسی‌ها خطر را دریافته‌اند و دست بلشویک‌ها را در انقلاب بخارا، قهر و خشم افغان‌ها و مقاومت ایرانیان در همه جا به خوبی در کار می‌بینند. بنابراین تصمیم می‌گیرند ضربه نهایی را فرود آورند و قدرت را در تهران به وسیله مردان جدیدی در دست گیرند که همه نسبت به ایشان وفادارند و قیومیتشان را می‌پذیرند. موقعیت هرگز چنین آماده نبوده است. زمینه کاملاً مهیا به نظر می‌رسد. کابینه سپهدار قادر نیست راه‌حل قطعی برای مشکلات و گرفتاری‌های عمومی جستجو کند و با کمال بی‌نوازی در قلب یک دنیا توطئه و رقابت دست و پا می‌زند... در اوایلین روزهای ۱۹۲۱ نمایندگی انگلستان با پیش‌بینی اوضاعی که تنها خودشان آن را می‌شناختند از نمایندگی‌های خارجی می‌خواهد و از آنها قول می‌گیرد که تهران را ترک کنند، بهانه‌ای که برای تخلیه تهران ارائه می‌نماید عظمت خطر نزدیک شدن فوق‌العاده بلشویک‌ها به تهران است... ژنرال رضاخان که تا دیروز سروان ساده ژاندارمری بود در نتیجه موفقیت کودتا به پیشرفت سریع تا درجه ژنرالی پیش رفته است... انگلیسی‌ها طبیعتاً ادعا می‌کنند که هیچ نقشی در توطئه نداشته‌اند، ولی در عین حال اظهار می‌دارند که شب قبل با این کودتاگران مذاکره کرده‌اند. یکی از نمایندگان آقای اسمارت با اتومبیل به پیشواز آنان رفته است و به نام شاه پنج تومان به هر یک از سربازان پخش کرده است... رفته رفته عواملی که کودتا را دربر گرفته است شناخته می‌شوند. تازه ما داریم پی می‌بریم استفاده‌کننده حقیقی از این کودتا



سیدضیاءالدین طباطبایی

چه کسانی هستند. قزاق‌ها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است راه افتاده‌اند. چه کسانی باور می‌کنند در شهری که همه چیزش انگلیسی است، حتی اسم کوچه‌های آن و اختیارداران بلامنازع آن انگلیسی‌ها هستند، تعداد ۲۵۰۰ قزاق از سربازخانه‌های خود به مقصد تهران راه بیفتند و مسئولان انگلیسی شهر از آن مطلع نشوند یا مقصود و هدف اصلی آنان را شناسند؟... دیکتاتور [سیدضیاء] دستورات خود را از نمایندگی بریتانیا دریافت

می‌دارد و به هیچ‌وجه از آن ابایی ندارد و آن را مخفی نمی‌کند... به زودی آشکار شد که فسخ قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران که در اعلامیه سیدضیاء بدان اشاره شده بود وسیله ساده‌لوحانه‌ای برای فریب دادن افکار عمومی بود که به هیچ‌وجه ملت گول آن را نخورد. در حقیقت این بریتانیایی‌ها بودند که قدرت را قبضه کرده بودند و می‌رفتند از آن برای تثبیت استیلای خود و دور ساختن رقبای خود استفاده نمایند. ارتش نقش بسیار مهمی را در اجرای کودتا انجام داده بود و سپس متفق‌القول همگی شان به ارباب کل پیوسته بودند. از این رو بود که مشمول الطاف کامل قرار گرفت و برحسب نقشه‌ای که قبلاً به وسیله وابسته نظامی سفارت انگلیس طرح‌ریزی شده بود، نوسازی و تجهیز گردید. وزارت دارایی هم بایستی نوسازی می‌شد، تعدادی از کارکنان آن را اخراج نمودند و وزیر جدید دارایی به نام عیسی‌خان^۷ که مورد اطمینان کامل وزارت خارجه انگلیس قرار داشت، فقط کارمندان محرم و مورد اطمینان خود را نگهداشت و از متخصصین مالی انگلستان که هنوز تهران را ترک نکرده بودند به کار دعوت به عمل آورد. بدین ترتیب دو مزیتی که در قرارداد ۱۹۱۹ برای انگلیسی‌ها در نظر گرفته شده بود، عملاً تأیید شده و در خدمت آنان قرار گرفت.^۸ ... ظواهر امر حاکی از آن بود که تسلط و حاکمیت کامل انگلیسی‌ها بر ایران استقرار یافته است. در حالی که حقایق چنین نبود. در فردای حوادث فوریه یکی از وزرای ملی‌گرای سابق به من اظهار داشته بود این کودتا مارک و برچسب انگلیسی را با خود به همراه دارد، ما وارد عمل خواهیم شد... روحانیون در

مساجد، عمال ملیون در بازار، توی پیاده‌روها و بساطی‌ها در خیابان‌ها در گوشه و کنار و حتی در اجتماعات خصوصی فکر مردم را آماده و ذهن ایشان را درباره خیانت بزرگ سیدضیاء که به انگلیسی‌ها فروخته شده بود، روشن می‌نمودند...^۹

وقوع کودتای تأسف‌بار سوم اسفند ۱۲۹۹ پایه‌گذار حداقل دو جریان بی‌سابقه در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور شد. اول، دست‌نشان‌دگی و وابستگی صریح نظام سیاسی به قدرت‌های بیگانه و به طور مشخص استعمار بریتانیا بود. هر چند حداقل از اوایل دوره سلطنت قاجارها کشورهای استعماری غرب و نیز روسیه در روندی تدریجی و مداوم نفوذ و سلطه روزافزونی در شئون مختلف ایران پیدا کرده بودند، با این حال هیچ‌گاه شاهان قاجار و نیز مجموعه حکومت علناً و این همه صریح و آشکار سلطه بیگانگان را به رسمیت نشناختند. بدین ترتیب واقعه کودتای سوم اسفند در درجه اول بزرگ‌ترین و بی‌سابقه‌ترین ضربه را بر استقلال کشور وارد ساخت. دومین نتیجه و فرایند تأسف‌بار و البته بسیار بدفرجام کودتای سوم اسفند تکوین، شکل‌گیری و استقرار نظام متمرکز استبدادی و دیکتاتوری خشن نظامی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران بود که آن هم هیچ‌گاه در صدها سال تاریخ گذشته ایران قرینه‌ای نداشت. روش خودکامانه، و البته ستمکارانه و زورگویانه، ولی غیرمتمرکز حکومت و سیاست طی دوران قبل از انقلاب مشروطیت هیچ شباهتی ولو موردی، با آن چه به دنبال وقوع کودتا و نهایتاً تأسیس سلسله پهلوی (و به طور مشخص در دوره حکومت رضاشاه) در عرصه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران بنیان نهاده شد، نداشت.^{۱۰} و باید به این دو مقوله بند دیگری نیز افزود و آن بی‌هویتی سلسله پهلوی و فقدان ارتباطی منطقی میان آن با فرهنگ ایرانی - اسلامی گذشته ایران و نیز پارامترها و مقتضیات دنیای مدرن بود؛ ضمن این که به رغم تمام مدعیات، رژیم پهلوی را هیچ‌گاه قرابتی فکری، فرهنگی و سیاسی با دنیای باستانی ایران نبود.

مطالعه و بررسی مجموعه شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نیز نظامی ایران آن روزگار هیچ‌گونه توجیهی بر ضرورت وقوع کودتا ارائه نمی‌دهد و به رغم وجود بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که عمدتاً از دخالت‌ها و تجاوزکاری‌های قدرت‌های بیگانه و در درجه اول انگلستان و نیز روسیه تزاری نشأت می‌گرفت، هیچ شاهد و قرینه‌ای وجود نداشت که نشان دهد کودتا تنها و حیاتی‌ترین راه‌حل فائق آمدن بر مشکلات پیش روی دولت و ملت ایران است. بدین ترتیب همچنان که منابع دست اول تاریخی، آگاهان به امور در آن روزگار و نیز محققان نکته‌سنج و دقیق روزگار ما به درستی دریافته و تبیین کرده‌اند، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ جز علایق و استراتژی نوین استعماری بریتانیا و مجموعه کانون‌های سلطه‌جوی متأثر و مرتبط با سیاست‌های آن کشور در ایران و منطقه خاورمیانه نمی‌توانست منشأ و مبدأ دیگری پیدا



رضاخان ساعتی پس از کودتای ۱۲۹۹ در کنار اتومبیل نصرت الدوله فیروز

کند. بلکه دهها دلیل و منطق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی وجود داشت که نشان می‌داد برای برون‌رفت جامعه ایرانی آن روزگار از بحران‌ها و مشکلات دامنگیر آن راهی جز پشتیبانی، تقویت و توسعه نظام مشروطه حکومت و توانمند ساختن ساز و کارهای مشارکت‌جویی و تأثیرگذارتر عموم مردم کشور در عرصه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی در سطوح و شئون مختلف وجود نداشت.^{۱۱} جالب‌تر آن بود که از ماه‌ها قبل از وقوع کودتا، عوامل داخلی و خارجی بریتانیا در ایران تلاش‌های توطئه‌آمیز پیدا و پنهان فراوانی را برای گسترش باز هم بیشتر بحران‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی در اقصی نقاط ایران صورت می‌دادند تا ذهنیت مردم کشور از اقبال مختلف را برای پذیرش عمل کودتا آماده کنند.^{۱۲} بدین ترتیب نقش و جایگاه انگلیسیان در به راه انداختن کودتا و اهداف و مقاصدی که از آن دنبال می‌کردند، آشکارتر از آنی بود که حتی در همان زمان از نگاه ناظران و آگاهان به امور پوشیده مانده باشد. در این باره اخبار و گزارش‌های پرشماری وجود دارد.^{۱۳} محمدتقی ملک‌الشعراى بهار از بازیگران سیاسی آن روزگار که اطلاعات زیادی از مجموعه تحولات، رفت و آمدها و تأثیرگذاران خرد و کلان داخلی و خارجی در عرصه سیاسی ایران داشت، پیرامون نقش و مشارکت‌جویی و تعیین‌کننده انگلیسی‌ها در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ چنین نوشته است:

... سیدضیاءالدین به مساعدت مستر هاوارد کنسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ بود، پیش افتاده، کودتا را اداره کرد... سیدضیاءالدین زیاد می‌جنبید. با مستر هاوارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و در عهد سر پرسی کاکس با سیدضیاء گرم گرفته بود، دمخور بود. در این اوقات دیپلمات دیگری به نام مستر اسمارت که در آغاز مشروطه با دمکرات‌ها دوستی داشت و در ایران و لندن به مشروطه‌خواهان کمک زیادی کرده بود نیز، وارد تهران شد. مستر اسمارت معتقد بود که باید مأمورین انگلیس با احرار و آزادیخواهان و افرادی که وجهه ملی دارند همکاری کنند، ولی مستر هاوارد به خلاف، میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد. بالاخره فکر کودتا در یک هفته به وجود آمد.^{۱۴}



احمدشاه

از صبح روز پس از کودتا که احمدشاه ناگزیر فرمان نخست‌وزیری سیدضیاء، عامل غیرنظامی کودتا را توشیح کرد، رعب و وحشتی مثال‌زدنی در تهران و به تدریج در دیگر شهرهای کشور پدیدار شد و مأمورین اداره تأمینات و کارآگاهی نظمی به همدستی نیروی قزاق که اینک رضاخان در رأس آن قرار گرفته بود به اقدامات خلاف قاعده و دلهره‌آور دامنه‌داری برای دستگیری رجال و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی مخالف کودتا دست زدند و به تدریج تعداد دستگیرشدگان سرشناس از سیصد تن فراتر رفت. فقط کسانی که همکاری‌شان با کودتاچیان محرز بود، از دستگیری و حبس مصون ماندند. آیت‌الله سیدحسن مدرس از جمله این دستگیرشدگان بود. ترتیبی

داده شد تا بانک شاهنشاهی ایران که بانکی انگلیسی بود، مقادیر معتابه‌ی پول در اختیار کودتاچیان قرار داده و نیروی قزاق و دیگر همکاران و همراهان در کودتا را پاداش و انعام دهند. هر چند

طی روزهای نخست کودتا، سیدضیاء و رضاخان با انتشار اعلامیه‌ها و بیانیه‌های به اصطلاح وطن پرستانه، برخی از فعالان سیاسی و نیز اقلیتی از مردم کشور را فریفتند، اما این ترفند زمان زیادی کارگر نشد و به سرعت نقش انگلیسی‌ها در کودتا و اهداف سوء کودتاچیان دامنه مخالفت با کودتا را در میان مردم کشور و نیز بسیاری از دولتمردان، علما و مجتهدان در تهران و سایر شهرهای کشور گسترش داد. به ویژه این که دولت کودتا در زمانی کوتاه، قریب به تمام نشریات و روزنامه‌های مستقل و منتقد را توقیف کرده و به زودی همگان فهمیدند که از آن پس فعالیت‌های سیاسی و بالخصوص مخالفت با کودتاچیان و دولت کودتا بسیار خطرناک است و کودتاگران حتی از قتل مخالفان جدی خود غفلت نخواهند کرد. از سوی دیگر اخباری وجود داشت که نشان می‌داد رضاخان با تهدید و ایجاد رعب از دستگیرشدگان متمکن تقاضای پول کرده و نیز سایر افراد متمکن کشور هم از این دست مطالبات خلاف قاعده مصون نمانده‌اند. آنچه بود درازدستی‌ها، زیاده‌خواهی‌ها و مطالبات زورگویانه و هتاکانه نیروی قزاق و نیز مأموران شهربانی از اقلشار مختلف مردم کشور که از همان آغازین روزهای پس از کودتا به سرعت در بخش‌های مختلف فزونی می‌یافت، بر التهابات سیاسی و اجتماعی جامعه شدت بخشیده، فضای مخالفت و اعتراض به کودتاچیان را گسترش چشمگیری داد.

بدین ترتیب تا سلطه کامل تر کودتاگران بر شئون مختلف کشور و انجام یارگیری‌های جدید، حتی رجال، نظامیان و دولتمردان معتدل تری هم که در گوشه و کنار کشور به فعالیت و خدمات خود ادامه می‌دادند، سوءظن‌ها و مخالفت‌های روزافزونی با دولت سیدضیاء و سوءعملکرد نیروی قزاق و رعب‌افکنان شهربانی که فرماندهان آن به زودی تحت سلطه رضاخان درآمدند، پیدا کردند. در این میان هر چه زمان بیشتری سپری می‌شد، بر اهمیت و جایگاه رضاخان در واقعه کودتا و تحولات پس‌آیند آن افزوده می‌شد و چنین به نظر می‌رسید که برای تعدیل اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور و از میان بردن آثار سوء تندروی‌های سیدضیاء و بالخصوص بهره‌گیری گسترده‌تر از همکاری رجال و دولتمردانی که اغلب آنان در آغاز کودتا دستگیر و یا تحت فشار قرار گرفته بودند در روند تحولات آتی کشور ناگزیر باید سیدضیاء پست نخست‌وزیری را ترک کند. جاه‌طلبی‌های رضاخان که مدت کوتاهی پس از کودتا در مقام وزارت جنگ جایگزین ماژور مسعود کیهان شده بود، از دیگر دلایل سقوط کابینه سیدضیاء پس از حدود سه ماه فعالیت اعلام شده است. بدین ترتیب رضاخان خیلی زود نشان داد که نمی‌خواهد در مجموعه تحولات سیاسی آتی کشور نقش کمتر قابل‌اعتنایی ایفا کند. چنان که «وزارت جنگی او [در کابینه سیدضیاء] هم زورکی بود و در هیأت وزراء به ماژور مسعودخان تندی کرده بود و حتی می‌گویند صندلی او را تصاحب کرده بود.» رضاخان برای آن که حساب خود را از سیدضیاء جدا کند، پس از احراز پست

وزارت جنگ، چندان اعتنایی به او نداشت و به ویژه در نزد احمدشاه و درباریان و دیگر کسانی که دل خوشی از سیدضیاء نداشتند چنان وانمود می‌کرد که گویا در صدر مخالفان او قرار دارد. اما در همان زمان هم علایم آشکاری از خطر آفرینی رضاخان برای مقام سلطنت و شخص شاه وجود داشت. با این حال مجموعه تحرکات و مخالفت‌های داخلی و نیز اشارات محافل انگلیسی باعث شد تا احمدشاه، سیدضیاء را از مقام نخست‌وزیری کنار بگذارد. در این برهه رضاخان سخت وانمود می‌ساخت که نسبت به احمدشاه و مجموعه حاکمیت وفادار است.^{۱۵}

آگاهان به امور درباره رفتار و دغدغه‌های سیدحسین مدرس در زندان کودتایچیان در قزوین چنین نوشته‌اند:

مدرس در عزت نفس و مناعت طبع آیتی بود و بدون شبهه کمتر نظیر داشت، چنان که



سیدحسین مدرس

اطلاع صحیح در دست است که مشارالیه دوره‌ای که در زندان قزاقخانه به سر می‌برده مطلقاً برای استخلاص خود تشبثی نکرد، فقط از ترس این که مبدا کابینه وقت شئون سیاسی کشور را متزلزل کند، اندوه بسیار داشته و بارها این موضوع و دست‌هایی را که در کودتا شرکت داشته به رفقای خود در زندان متذکر می‌شده و تمام وقایعی را که کودتا دربر داشت، پیش‌بینی کرده، حتی گفته بود از روزی که سیدضیاء رئیس‌الوزراء شده استقلال کشور در مخاطره افتاده است. برای اثبات عزت نفس مشارالیه همین قدر کافی است که

مانند سایر محبوسین سیاسی از بستر زندان استفاده نمی‌کرد، بلکه تمام مدت را هنگام خواب عمامه خویش را به زیر سر می‌نهاد و در زیر عبای خود می‌خفته است.^{۱۶}

سیدحسین مدرس در طول دوران کوتاه و متزلزل فعالیت مجلس دوم و سوم شورای ملی، به نظام پارلمانی و مشروطه حکومت در ایران ارجح و اعتباری تام بخشیده و در جایگاه مجتهدی

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه ...

ژرف‌اندیش، علاوه بر مجلس در دیگر عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور هم در حمایت و دفاع از حقوق اساسی ملت ایران بر مبنای قانون اساسی مشروطیت کارنامه درخشانی از خود بر جای نهاده بود. پس از افتتاح مجلس چهارم شورای ملی (افتتاح: ۱۵ شوال ۱۳۳۹/۱ تیر ۱۳۰۰، پایان: ۸ ذی‌قعدة ۱۳۴۱/۳۱ خرداد ۱۳۰۲) با اعتبارنامه بسیاری از کسانی که از کودتا حمایت کرده و با کابینه سیدضیاء همکاری نموده بودند، مخالفت کرده و مانع ورود برخی از آنان به مجلس شد.^{۱۷} عین‌السلطنه که به هنگام حبس مدرس در قزوین حضور داشت درباره او چنین نوشته است:

مدرس خیلی در تهران اهمیت پیدا کرده بود. به همه کارها اعم از شرعی و سیاسیات دخالت‌های عمده می‌کرد. چون خیلی ساده و بی‌پیرایه زندگانی می‌کرد محل اعتماد و وثوق مردم شده بود. جزو و کلاست، ضد قرارداد و دخالت انگلیس بود و بر علیه آن می‌کوشید.^{۱۸} هم او انجام کودتا و تشکیل کابینه سیدضیاء را شکل کامل‌تری از قرارداد ۱۹۱۹ برای گسترش نفوذ و سلطه انگلیسیان در ایران دانسته، می‌نویسد:

آرمیتاژ اسمیت مستشار سابق با جمعی متخصص در راه است، جنگ را هم در تهران عده‌ای بود تنمه را از قشون مقیم ایران منتخب می‌کنند. قرارداد [۱۹۱۹] به شکل دیگر و طرح دیگر منعقد شد. به گمان من با آن شروط بهتر بود تا بدون هیچ شرط و عهد...^{۱۹}

عین‌السلطنه استبداد و خفقان حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی - کشور متعاقب کودتا- را «شدیدتر از ایام استبداد عصر ناصرالدین‌شاهی» می‌داند که «احدی نمی‌تواند نفس بکشد... تمام جراید ایران توقیف است».^{۲۰} هنگامی که سیدضیاء سقوط کرد، عین‌السلطنه در خاطرات خود نوشت که انگلیسی‌ها برای طرح‌های آتی خود در ایران، رضاخان سردارسپه را بر او ترجیح داده‌اند و تحولات آتی کشور هم اساساً تحت هدایت آنان رقم خواهد خورد.^{۲۱} طی روزهای آتی خبر رسید که دامنه اعمال فشار وزیر جنگ (سردارسپه) بر مخالفین و فعالین سیاسی شدت گرفته و بالاخص تلاش گسترده‌ای صورت می‌گیرد تا از نقش و جایگاه مساجد که طی سالیان گذشته و در تحولات دوران مشروطیت از اهمیت قابل توجهی برخوردار بودند، کاسته شده و علما، مجتهدان و طلاب و به طور کلی اسلام‌گرایان را از تأثیرگذاری در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور دور سازند.^{۲۲} گفته می‌شد که به دنبال برکناری و عزل سیدضیاء، نورمن، سفیر وقت بریتانیا در تهران به احمدشاه پاسخ داده بود ترجیح می‌دهد رضاخان کماکان وزیر جنگ باشد.^{۲۳} بدین ترتیب میرزااحمدخان قوام‌السلطنه تا ۲۷ دی ماه سه بار پیاپی در رأس کابینه قرار گرفت که در هر سه این کابینه‌ها، رضاخان وزیر جنگ بود.^{۲۴} عزل سیدضیاء، با نظر مساعد مردم و نیز علما روبرو شد و به ویژه در مساجد بر ضد او شعارهایی داده شده و تظاهراتی برپا گردید.^{۲۵} سیدحسن

مدرس که با نخست‌وزیر شدن قوام‌السلطنه نظیر سایر محبوسین سیدضیاء، آزادی خود را بازیافته بود، همواره نگران سلطه روزافزون انگلیس بر شئون مختلف کشور بود و این عقیده خود را به انحاء گوناگون مطرح ساخته و نسبت به تبعات سوء آن هشدار می‌داد.^{۲۶}

در این میان با افتتاح و آغاز فعالیت مجلس چهارم، گروهی از نمایندگان مجلس و از جمله سیدحسن مدرس با صدور اعلامیه‌ای ضمن محکوم ساختن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و معرفی سیدضیاء به عنوان عامل بریتانیا اظهار امیدواری می‌کردند با تشکیل دولت قوام‌السلطنه آن فضای سیاسی - اجتماعی رعب‌انگیز توأم با مداخله بیگانگان از میان رفته و نظام مشروطه حکومت در مسیر صواب خود تداوم پیدا کند.^{۲۷} و در حالی که امیدواری‌هایی در میان مردم کشور و نیز اولیای دولت و نمایندگان مجلس ایجاد شده بود تا بلکه کابوس ناشی از کودتا به دست فراموشی سپرده شود و نشریات و روزنامه‌ها هم هر روز مطالبی در نکوهش کودتا منتشر کرده پیرامون عوامل گمانه‌زنی‌هایی می‌نمودند، یک باره با هشدار سردار سپه مبنی بر این که: «عجب است با بودن من مردم در صددند که مسبب کودتا را به دست آورند، مسبب کودتا من هستم» بار دیگر فضای سیاسی و اجتماعی کشور را در اندوه و سکوت فرو برد و بدین ترتیب «حالی کرد که کسی منبعد حق ندارد در باب کودتا و علل و اسباب و موجبات آن هرزه‌درایی کند. و رفته رفته چنان که باید فریادها خاموش گردید و خصمان حرون رام شدند.»^{۲۸} رضاخان در دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه برای گسترش سلطه و نفوذ خود در شئون مختلف کشور به تلاش‌های خلاف قاعده بسیاری دست زد. چنان که گفته می‌شد «از بدو تشکیل حکومت جدید [قوام‌السلطنه] سردار سپه سعی و افری می‌کند که در امر انتخاب حکام ایالات و ولایات مداخله نماید. به این معنی که حکومت‌هایی که انتخاب می‌شوند با صلاحدید او و یا از کسانی باشند که او قبلاً تصویب نموده باشد تا بدین وسیله به خوبی بتواند در کلیه نقاط ایران نفوذ داشته باشد و بعدها دولت‌های وقت نتوانند او را به آسانی از کار برکنار بگذارند. به همین لحاظ هم [بود] که بلافاصله پس از سقوط کابینه سیاه، سرتیب خدایارخان را به حکومت قزوین فرستاد و برای سایر شهرستانها نیز همین نظر را داشت. در همان حال رضاخان برای توسعه کمی و کیفی قشون و کنترل روزافزون بر ژاندارمری و قزاقخانه و دیگر نیروهای امنیتی نظیر شهربانی به تلاش‌های روزافزونی دست زد. رضاخان دریافته بود که جهت جاه‌طلبی‌های آتی خود سخت نیازمند بهره‌گیری از خدمات و مداخلات خلاف قاعده نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی در شئون و سطوح مختلف کشور خواهد بود.^{۲۹} از سوی دیگر با افتتاح مجلس چهارم امید می‌رفت اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور روند مطلوب‌تری پیدا کند. میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن‌الملک به ریاست مجلس و سیدحسن مدرس و ابراهیم حکیمی هم به ترتیب به عنوان نمایان اول و دوم رئیس انتخاب شده بودند. به



قوام السلطنه (نشسته)

ویژه حضور سیدحسین مدرس در مجلس چهارم بر جایگاه و منزلت مجلس سخت افزوده بود.^{۳۰}

از جمله اقدامات عوام‌فریبانه رضاخان سردار سپه در فاصله کودتا تا انتصاب به مقام نخست‌وزیری (در آبان ۱۳۰۲) مشارکت و حضور فعال و پر سر و صدا در مراسم روضه‌خوانی و عزاداری‌های ماههای محرم و رمضان در مقام وزیر جنگ بود که تا مدت‌ها هم توانست در میان اقشاری از مردم کشور، ارج و قربی برای خود دست و پا کند. همه این اقدامات در راستای تمهید مقدمات صعود در پلکان قدرت سیاسی، صورت عملی به خود می‌گرفت. اما این‌گونه ظاهرسازی‌ها از هنگام نیل به مقام نخست‌وزیری آرام آرام رنگ باخت و «از این پس رفته رفته به کلی روضه و سینه‌زنی و دستجات آنها را قدغن

کرد.»^{۳۱} بدین ترتیب رضاخان برای گسترش نفوذ خود از دست زدن به هیچ‌گونه اقدام خلاف قاعده‌ای فروگذار نمی‌کرد.^{۳۲} چنان که طی همان چند ماهه نخست زمامداری قوام السلطنه آگاهان به امور، رضاخان را «دیکتاتوری اصل کاری» می‌دانستند.^{۳۳} با توسعه دامنه اقدامات نظامی بر ضد مخالفان داخلی و نقش قاطع وزارت جنگ در این میان باز هم بر گستره قدرت رضاخان افزوده می‌شد و منتقدان او در میان محافل سیاسی، نشریات و روزنامه‌ها و غیره به انحاء گوناگون تحت فشار قرار می‌گرفتند.^{۳۴} در همان حال فساد و بی‌بند و باری، هرزگی و بدکارگی در میان قشون که به تازگی یکپارچه و متحدالشکل هم شده بود، به شدت افزایش یافته و جان و مال و ناموس مردم در اقصی نقاط کشور از تجاوزکاری‌های آنان ایمن نبود.^{۳۵} ضمن این که به تدریج علائم آشکارتری از خبثات، بددعایی‌ها و نیت سوء رضاخان در میان جامعه نمود پیدا کرده و بر دامنه نفرت عمومی از او می‌افزود. چنان که در اواسط سال ۱۳۰۰ش گفته می‌شد:

سردار سپه میخ زور و فراشباشی کابینه است. مردم تهران بسیار از او ملاحظه می‌کنند و می‌ترسند. مشدی‌وار [=لات‌وار] عبارت خوشش خواهر...، پایم به... است. در این مدت

قلیل هم عمارت عالی با میل ممتاز درست کرده... مردم تهران از او نفرت دارند، خصوصاً روزنامه‌نویس‌ها، اما جرأت دم زدن ندارند.^{۳۶}

در این برهه رضاخان برای توسعه نفوذ و حضور خود در عرصه سیاسی کشور تلاش کرد گروهی وفادار از فعالان سیاسی، رجال و دولتمردان، نمایندگان مجلس، فرماندهان نظامی، صاحبان و نویسندگان جراید و نشریات، طالبان و صاحبان قدرت و نفوذ و جاه‌طلبان سیاسی را به دور خود گرد آورده و راه خود را برای دستیابی به قدرت و حکومت کوتاه‌تر و موجه‌تر سازد. در همین راستا بود که افرادی نظیر سرتیپ شیبانی، امان‌الله میرزا جهانبانی، عبدالله‌خان طهماسبی، خدایارخان، تیمورتاش، علی‌اکبر داور، نصرت‌الدوله فیروز، رضا افشار، دبیراعظم بهرامی، محمدعلی فروغی، مخبرالسلطنه هدایت، سیدمحمد تدین، معاضدالسلطنه، سیدحسین تقی‌زاده، سرداراسعد، حسینقلی‌خان نواب، حیدرقلی‌خان پسبان، فرج‌الله‌خان آق‌اولی، امان‌الله میرزا، محمدحسین فیروز، علی‌دشتی، رهنما، صفوی، اعتصام‌زاده و دهها تن دیگر از جاه‌طلبان سیاسی به تدریج و به دلایل عدیده در سلک حامیان رضاخان قرار گرفتند. در این میان سکوت روزافزون «آزادی‌خواهان واقعی» که عمدتاً از رعب و وحشت حاکم بر عرصه سیاسی و اجتماعی نشأت می‌گرفت، رضاخان و دار و دسته او را بیش از پیش ترغیب و تشویق می‌کرد. به ویژه این که اندک منتقدان او نیز به سرعت دستگیر، شکنجه و زندانی می‌شدند و گاه افرادی ناشناس، مخالفان رضاخان را تا سرحد مرگ مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.^{۳۷} ضمن این که برخی اقدامات ریاکارانه رضاخان نظیر تظاهر به دینداری هم به زودی در نزد آگاهان به امور رنگ باخت:

سردار سپه به مذهب و روحانیون هیچ علاقه و نظر مثبت نداشت. زیرا قدرت روحانیون را محل قدرت خود می‌دانست. فقط اطرافیانش به او تلقین کردند که برای جلب قلوب مردم بهتر است که به دین‌داری و مراسم آن تظاهر کرده و بدین ترتیب جلو تهمت بهایی‌گری را که دشمنانش به او نسبت می‌دادند بگیرد. از این رو شروع به یک سلسله تظاهرات عامیانه و سفیهانه کرده و در تمام دهه اول عاشورا در مرکز ستاد لشکرها مراسم روضه‌خوانی برپا کرده و مردم را مجبور می‌کردند که در این مراسم که روضه‌خوان‌ها بیشتر در اطراف محامد و محاسن سردار سپه صحبت می‌کردند شرکت کنند. به خاطر دارم که در اصفهان کلیه شاگردان مدارس اجبار داشتند که دسته‌جمعی در روزهای تاسوعا و عاشورا به چهلمستون رفته و چند ساعتی در پای منبر یک عده روضه‌خوان بی‌سواد نشسته و شاهد ریاکاری افسران قزاق و مداحان لاشخور باشند.^{۳۸}

به دنبال پایان کار کابینه قوام‌السلطنه و تشکیل دولت میرزاحسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا



مؤتمن‌الملک

(نخست‌وزیری: ۲ بهمن ۱۳۰۰ تا ۲۲ خرداد ۱۳۰۱) رضاخان جهت گسترش نفوذ خود در جامعه بر دامنه ریاکاری‌های مذهبی خود افزوده و چنین القامی کرد که برخلاف دولتمردان و زمامداران وقت، تمام هم و وقت خود را مصروف بهبود زندگی و تأمین معیشت مردم کشور می‌کند.^{۳۹} رضاخان که از اقتدار و نفوذ سیاسی و اجتماعی علما و مجتهدان در شهرها و مناطق گوناگون کشور آگاهی بسنده‌ای داشت، هنگام مسافرت به شهرها و ایالات مختلف تلاش می‌کرد موجبات رضایت خاطر آنان را فراهم آورد، و طی ملاقات‌های متعدد خود با عالمان و فقیهان در شهرهای گوناگون از اخلاص و تبعیت خود از نقطه‌نظرات علما و تسلیمش در برابر آموزه‌ها و احکام مذهب تشیع سخن به میان

می‌آورد. همه این اقدامات بدون بنیان و ریاکارانه اساساً در راستای تحکیم و تقویت موقعیت رضاخان در پلکان قدرت سیاسی صورت عملی به خود می‌گرفت.^{۴۰} رضاخان از همان دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه سودای نخست‌وزیری در سر داشت. هنگامی که احمدشاه در اواخر بهمن ۱۳۰۰ مهیای سفر اروپا گردید، رضاخان از این عزم شاه حمایت کرده و در حالی که تقریباً همه رجال، دولتمردان و آگاهان به اموری که از مقاصد جاه‌طلبانه رضاخان آگاهی داشتند، و از جمله سیدحسن مدرس و تعداد دیگری از علمای سرشناس تهران، شاه را هشدار می‌دادند از مسافرت به خارج از کشور اجتناب ورزد، اما همچنان که رضاخان علاقه‌مند بود، شاه در ۳۰ بهمن ۱۳۰۰ عازم اروپا شد و سردار سپه در اولین اقدام گروهی از رجال و مخالفانش را دستگیر و زندانی ساخت.^{۴۱} و در حالی که رضاخان به سرعت قشون را تقویت کرده و با گماردن طرفدارانش در رأس آن دامنه سلطه نظامی بر اقصی نقاط کشور را گسترده‌تر می‌کرد، نیروهای انگلیسی مستقر



نصرت‌الدوله فیروز

در بخش‌های مختلف ایران هم به تدریج خاک کشور را ترک کرده و از سوی دیگر در ایالات مختلف کشور متنفذان و طرفداران سنتی بریتانیا به تدریج در شمار طرفداران رضاخان درآمده و از دامنه اقتدار و نفوذ آن برای پیشبرد اهداف رضاخان بهره گرفته می‌شد.^{۴۲} از سوی دیگر، نشریات و روزنامه‌های طرفدار سردار سپه همه روزه مطالبی در تمجید و تحسین از او و اقداماتش چاپ و منتشر می‌کردند و همچنان که خواسته رضاخان بود، او را طراح و مجری انحصاری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ دانسته و آن واقعه را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای برون‌رفت کشور از

بحران‌های عدیده داخلی و خارجی ارزیابی می‌کردند. اما آگاهان به امور مقاصد این گونه نشریات را به نیکی درمی‌یافتند و برخی با تمسخر موضوع کودتا، نه رضاخان بلکه «مسبب حقیقی کودتا [را] انگلیسی‌ها» می‌دانستند که «به دست سفارت و کلنل اسمایث» به انجام رسید و «سایرین [و از جمله رضاخان] آلت دست آنها» بودند.^{۴۳} همچنین برخی نشریات و روزنامه‌های مخالف رضاخان که نهایتاً هم با برخورد قهرآمیز او و طرفدارانش مواجه و توقیف شده و مدیران و نویسندگان‌شان هم تحت فشار قرار گرفتند، در پاسخ رضاخان و طرفدارانش که کماکان اصرار داشتند او را مسبب و عامل اصلی کودتا بدانند، شجاعانه و بدون پروا از تبعات سوء و خطرات شدیدی که آنان را تهدید می‌کرد، نوشتند:

عامل کودتا تو نبودی. انگلیسی‌ها و نصرت‌الدوله بودند. اگر تو به این اقدام مبادرت نمی‌کردی یک صاحب‌منصب دیگری را می‌آوردند و چون می‌دانم که مرا [مدیر روزنامه نجات] گرفتار خواهی کرد، من هم پنهان می‌شوم، تو هم هر کار از دستت برمی‌آید بکن.

رضاخان با استفاده سوء از مقررات حکومت نظامی که به رغم تمام هشدارهای قانونی، صرفاً جهت سرکوب مخالفان خود حاضر به لغو آن نبود، مخالفان سیاسی خود را در تهران و سایر شهرها و مناطق کشور تحت تعقیب قرار داده و از اقدام به هر گونه عمل خلاف قاعده و

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

غیراصولی ای اجتناب نمی کرد. رضاخان کماکان برای توسعه نفوذ خود در تلاش بود. او برای کسب اعتماد احمدشاه در بدو خروج از کشور از هیچ تلاشی فروگذار نکرد، برای جلب نظر مساعد رژیم انقلابی شوروی بر دامنه تلاش های خود افزود و برای به دست آوردن موافقت علما و مجتهدان هم که در آن برهه نقش و جایگاه قابل توجهی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور ایفا می کردند، آنی غافل نمی شد. ضمن این که یارگیری های او در درون مجلس، در میان روشنفکران و فعالان سیاسی و نیز مشروطه خواهان بنام (نظیر اعضای حزب دموکرات)، و غیره هم کماکان ادامه یافت.^{۴۴} ضمن این که لشکرکشی های رضاخان به مناطق مختلف کشور که مقرر بود به هدف از میان برداشتن ناامنی ها و تقویت موقعیت نظام مشروطه حکومت صورت عملی به خود گیرد «همگی تأیید بر قانون شکنی سردار سپه نموده، دلیل بر اجرای روحیه و نیات دیکتاتوری او به شمار می رفت.»^{۴۵}

در همین زمان بود که طرح کودتایی بدفرجام بر ضد رضاخان که آشکارا به سوی دیکتاتوری و انحراف از روش مشروطه حکومت گام برمی داشت، شکل گرفت و گفته می شد که برخی رجال در صددند او را از عرصه سیاسی، اجتماعی و نظامی ایران حذف کنند. مدرس طی سال های آتی هم که نهایتاً به صعود رضاخان انجامید، هنوز امیدوار بود برای رهایی کشور از شر سردار سپه راهی پیدا کند. ایشان از همان آغاز، خطر دیکتاتوری رضاخان در آینده ای نه چندان دور را به نیکی دریافته بود.^{۴۶}

رضاخان که سودای نخست وزیری در سر داشت جهت بحران آفرینی برای کابینه مشیرالدوله از هیچ اقدامی فروگذار نمی کرد. همچنین طرفدارانش شهرت می دادند که احمدشاه از سلطنت کناره گیری کرده است و در همان حال فشار او و طرفدارانش بر آزادیخواهان و فعالان سیاسی و مطبوعاتی مخالف شدت گرفت و به دنبال آن گروه پرشماری از مخالفانش در سفارت روس و عده بیشتری در مجلس شورای ملی متحصن شدند. شواهد و قراین موجود حاکی از آن بود که سفارت انگلیس و نیز مأموران اطلاعاتی آن کشور در ایران در راستای تحکیم موقعیت سردار سپه از هیچ تلاش پیدا و پنهانی فروگذار نمی کنند. رضاخان همچنان سعی داشت با تظاهر و مظلوم نمایی هدف خود را ایجاد امنیت و تبعیت از شعائر و آموزه های دینی و مذهبی و توسعه و تعالی کشور وانمود سازد. در این راستا هر از چند گاه طرفداران او که عمدتاً از نظامیان بودند تظاهراتی بر ضد دولت و مخالفان دیگر رضاخان برپا می کردند. بدین ترتیب فشار توأمان رضاخان و طرفدارانش بر دولت، مجلس، آزادیخواهان و دیگر مخالفانش تا سقوط نهایی کابینه مشیرالدوله ادامه یافت.^{۴۷} اما با نخست وزیری مجدد قوام السلطنه (نخست وزیری: ۲۷ خرداد ۱۳۰۱ تا ۳۰ دی ۱۳۰۱) هم فشارهای خلاف قاعده و غیرقانونی رضاخان در مقام وزارت جنگ بر کابینه، مجلس، مطبوعات،

فعالان سیاسی و غیره کماکان و با شدت و حدت بیشتری ادامه پیدا کرد و در حالی که نشریات طرفدار رضاخان در تحسین و تمجید از او و به اصطلاح وطن پرستی و ایران خواهی اش از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند، آگاهان به امور ضمن تمسخر این مدعیات بدون اساس، او را مردی تریاکی و عرق خور می دانستند که فاقد هرگونه دیسیپلین سیاسی و فرهنگی است.^{۴۸} و در حالی که فساد، بدکارگی و اقدامات خلاف قاعده و اخلاق سردار سپه و نیروی نظامی تحت فرمان او امان از آگاهان به امور بریده بود، او کماکان برای هموار ساختن راه جاه طلبی های خود به ریاکاری های مذهبی ادامه می داد. از جمله این اقدامات عوام فریبانه نقشه ارسال شمشیری از عتبات عالیات و به اصطلاح از جانب حضرت ابوالفضل برای او بود که در روز چهارشنبه ۹ ذی قعدة ۱۲/۱۳۴۰ تیر ۱۳۰۱ با جار و جنجال فراوان وارد تهران شد و مدتها به صورت حربه ای تبلیغاتی - البته نه چندان مؤثر - از سوی رضاخان و طرفدارانش به کار گرفته شد. آگاهان به امور نیک می دانستند که این تظاهرات مذهبی رضاخان هیچ بنیان دینی ندارد:

در صورتی که قبل از آن که سردار سپه به مقام وزیر جنگی ارتقاء جوید در محافل بهایی هم حاضر می شده و به آنها می گفته که من هم از شما هستم و حضرات هم وی را از خود دانسته خوشبخت بودند که هم کیش آنها مقام حساس و ارجمندی را احراز نموده است. اما همین که سردار سپه به مقام عالی تر رسید و به قول معروف خرش از پل گذشت معلوم شد که به هیچ یک از مذاهب اسلامی و فرق معتقداتی ندارد. تظاهراتش صرفاً از روی عوام فریبی بوده است.^{۴۹}

۱۹۲

اما رضاخان عمده اقدامات جاه طلبانه اش را از طریق سلطه روزافزون بر امور نظامی و زیر فرمان آوردن نیروی قزاق، ژاندارمری و نهایتاً شهربانی عملی می ساخت و با گماردن فرماندهان مورد اعتماد در رأس این نیروها که عمدتاً هم در مناطق مختلف کشور صاحب نفوذ و عهده دار امور اداری، مدیریتی و نظامی بودند، فشار خود را بر مجموعه دولت و مجلس و مردم روزافزون می ساخت. بدین ترتیب در دوره دوم نخست وزیری قوام السلطنه و به رغم مقاومت های او «رفته رفته قدرت وزیر جنگ (سردار سپه) به حدی رسیده بود که در عموم کارهای لشکری و کشوری و مالی مداخله می کرد. حکومت نظامی را هم که قوام السلطنه در بدو تشکیل کابینه دومش به متحصنین مجلس سند سپرده بود که بردارد، به واسطه مخالفت سردار سپه نتوانست منحل [کند] و از بین ببرد. به علاوه سردار سپه در بعضی از شهرهای آذربایجان و غیره هم به امرای لشکرها دستور داده بود که حکومت نظامی برقرار نمایند. عواید اداره مالیات مستقیم و درآمد اداره کل خالصجات مملکتی و مالیات و ارزاق تهران را هم که ریاست آن با امیر لشکر خدایارخان بود از مردم اخذ و بدون آن که به خزانه داری کل وارد شود مستقیماً بابت بودجه وزارت جنگ دریافت می کرد. کتک زدن مدیر روزنامه وطن و حبس و توقیف غیرقانونی اشخاص و توقیف غیرقانونی

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

جراید و سایر قلدری‌های او هم برخی از نمایندگان را به وحشت انداخته، زمینه را برای انتقاد از اوضاع و اعتراض در مجلس خصوصی و جلسه رسمی فراهم ساخت.^{۵۰} و در حالی که برخی نمایندگان مجلس به تدریج و تا حدی غیرصریح و ابهام‌آمیز از عملکرد سوء رضاخان وزیر جنگ ابراز نگرانی و نارضایتی می‌کردند، سیدحسین مدرس ضمن آن که خدمات او در تأمین امنیت در کشور را با نظر مساعد می‌نگریست، نمایندگان مجلس را به دلیل عجز در برابر او مورد سرزنش قرار داده و در اولین سخنان مخالفت‌آمیزش با رضاخان اظهار داشت:

عجالتاً امنیت در دست کسی است که اغلب ماها خوشوقت نیستیم. شما مگر ضعف دارید این حرف‌ها را می‌زنید و در پرده سخن می‌گویید، ما بر هر کس قدرت داریم از رضاخان هم هیچ ترس و واهمه نداریم. ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم، رئیس‌الوزراء را بیاوریم، سؤال کنیم، استیضاح کنیم، عزلش کنیم و همچنین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم، می‌روند در خانه‌شان می‌نشینند. قدرتی که مجلس دارد هیچ چیز نمی‌تواند مقابلش بایستد. مجلس به منزله سی کرور نفوس است. بنده عرض می‌کنم مقاومت با این مجلس غیرممکن است. آقای وزیر جنگ منافعی دارد و مضاری هم دارد. اینها را باید سنجید دید منافعی بیشتر است یا مضارش، و الا برای مجلس که سلطنت تغییر می‌دهد و کارهای بزرگتر می‌کند، تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد، شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید.^{۵۱}

این نطق صریح مدرس لیدر اکثریت و نایب رئیس اول مجلس، سردار سپه را سخت نگران ساخت. به همین دلیل به انحاء گوناگون کوشید نمایندگان مجلس را تهدید و مرعوب سازد و در همان حال مدعی شد که با وجود مخالفت مجلس نمی‌تواند به فعالیت خود ادامه داده و بنابراین آماده است در اولین فرصت استعفای خود را تسلیم احمدشاه کند. آگاهان به امور واقف بودند که این صحنه‌سازی‌های سردار سپه هیچ مبنایی در واقعیت امر ندارند. سردار سپه برای آن که اهمیت و جایگاه بدون بدیل خود را در تأمین امنیت گوشزد نمایندگان مجلس و سایر مخالفان سازد واحدهایی از قشون را به بدکارگی، فساد و ایجاد ناامنی و قتل در اطراف تهران و برخی دیگر از شهرها و مناطق کشور واداشت و نیز فرماندهان قشون را ترغیب کرد در اعتراض به خبر استعفای وزیر جنگ، تظاهراتی تصنعی در شهرهای مختلف به نفع او برپا کنند و نشریات طرفدار او هم با انتقاد و حمله به مخالفان و از جمله سیدحسین مدرس، عضو نامدار و بی‌بدیل مجلس دوره چهارم بر ضرورت تداوم حضور او در رأس قشون و وزارت جنگ سخن به میان آوردند. اما مجلس و نیز قوام السلطنه نخست‌وزیر مصمم بودند در برابر زیاده‌خواهی‌های روزافزون سردار سپه مقاومت کنند.^{۵۲}

در این میان علما و مجتهدان کماکان تلاش می‌کردند در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور

نقش و حضور فعال و تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند. سخت مراقبت می‌شد شعائر و آموزه‌های اسلامی و شیعی در جامعه ایرانی کم‌رنگ نشود و تأثیرگذاری محافل، اشخاص و گروه‌های غیرمذهبی و مخالفان احکام شرع در عرصه کشور به حداقل برسد. نظیر سالیان گذشته هنوز نقش مساجد، تکایا و مراکز تجمع علما، طلاب و اسلام‌گرایان در تصمیم‌سازی‌های سیاسی و اجتماعی و بالاخص هشدار و اخطار به مجلس، دولت و وزارت‌خانه‌ها و دیگر مراکز تأثیرگذار در عرصه‌های عمومی کشور قابل توجه بود و عامه مردم کشور دنباله‌روی و تبعیت بدون چون و چرایی از علما داشتند. این موضوع بر کسی از آگاهان به امور پوشیده نبود.^{۴۳}

در همان حال، حضور مقتدرانه و تعیین‌کننده آیت‌الله سیدحسن مدرس در مجلس شورای ملی که در آن واپسین سال‌های عمر نظام نیم‌بند مشروطه، جلوه درخشان و تابناکی از مشروطیت اصیل اسلامی - ایرانی را به نمایش می‌گذاشت، البته جایگاه مذهب و فرهنگ سیاسی تشیع در عرصه سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را سخت ارتقاء می‌بخشید. مدرس و نیز دیگرانی از نمایندگان مجلس مراقب بودند نشریات و روزنامه‌ها برخلاف نص صریح قانون اساسی مطالبی در مخالفت و تباین با احکام و آموزه‌های شرع مقدس اسلام درج نکنند و نیز مجموعه حاکمیت، رفتاری برخلاف مبانی اسلامی از خود بروز ندهد.^{۴۴} در این بحبوحه تندروی برخی نشریات و مطالبی که گاه در تباین و ضدیت با مبانی دین و مذهب منتشر می‌کردند واکنش تند علما و مجتهدان تهران و برخی دیگر از علمای شهرستان‌ها را برانگیخت و کسبه و تجار، بازارها را تعطیل و در مساجد اجتماعاتی برگزار شده و مدیران مسئول نشریات خطای مورد انتقاد شدید علما قرار می‌گرفتند و سخن از مهدورالدم اعلام شدن مدیران برخی نشریات در میان بود. این مسائل بحث کنترل و ایجاد ممیزی برای نشریات را جدی‌تر ساخته و طرح‌هایی برای تغییر قانون انتشار مطبوعات و نیز دادگاه منصفه نشریات مورد توجه قرار گرفت و در گام نخست قرار نهاده شد نماینده‌ای از سوی علما در وزارت معارف به روند انتشار مطبوعات نظارت کرده و مانع از درج مطالب غیردینی و ضداسلامی در نشریات شود.^{۴۵} اما بحران کابینه قوام که بخش اعظم آن به اقدامات خلاف قاعده سردار سپه مربوط می‌شد، تمامی نداشت و نمایندگان مجلس هم هنوز مهبیای برخورد جدی‌تر با او نشده بودند. او هنوز در میان عوام طرفدارانی داشت و نشریات و طرفداران جاه‌طلب‌تر او در مجلس، دولت و غیره هم به انحاء گوناگون در حمایت و تقویت موقعیت او می‌کوشیدند. اما کسانی نظیر سیدحسن مدرس به درستی درک کرده بودند که «سردار سپه دزد‌های سرگردنه را از میان برد، ولی گروهی بدتر را لباس نظام بر تن کرده و آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخته» است.

در این میان با بازگشت احمدشاه به کشور در آبان ۱۳۰۱ رضاخان سخت تلاش کرد خود

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

را به او نزدیک کرده و ریاکارانه نسبت به مقام سلطنت بار دیگر اعلام وفاداری بدون چون و چرا کند. این ریاکاری‌های رضاخان و جاه‌طلبی‌های پس‌پرده‌اش بر آگاهان به امور پوشیده نبود. در چنین شرایطی قوام‌السلطنه ناگزیر به کناره‌گیری شد. رضاخان و طرفدارانش سخت امیدوار بودند در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی مداخلات ناروای تعیین‌کننده‌ای بکنند. بیشترین مخالفان دولت قوام در مجلس چهارم را سوسیالیست‌ها هدایت و سازماندهی می‌کردند.^{۵۶} در حالی که سردار سپه بر دامنه مخالفت‌های خود با دولت و نیز شاه می‌افزود، اظهار تمایل مجلس چهارم به نخست‌وزیری میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک با مخالفت و نارضایتی قلبی سیدحسین مدرس روبرو شد که بر این باور بود برخلاف قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر جدید را یارای مقابله با جاه‌طلبی‌ها و اقدامات خلاف قاعده سردار سپه نیست.^{۵۷} آن چه بود عمدتاً با مخالفت‌های سیدحسین مدرس و اصراری که در این راستا می‌ورزید، نهایتاً کابینه مستوفی سقوط کرد. برخی این موضع‌گیری مدرس را خطای سیاسی او دانسته‌اند و در حالی که رضاخان به انحاء گوناگون می‌کوشید در مقام نخست‌وزیری قرار گیرد و علی‌الظاهر انگلیسی‌ها هم در این باره فشارهای پیدا و پنهانی به احمدشاه وارد می‌ساختند، با این حال میرزا حسن خان مشیرالدوله در رأس کابینه جدید (نخست‌وزیری: ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ - آخر شهریور ۱۳۰۲) قرار گرفت و رضاخان کماکان وزیر جنگ باقی ماند.^{۵۸}

۱۹۵

مجلس دوره چهارم شورای ملی در نخستین روزهای نخست‌وزیری مشیرالدوله و در پایان خرداد ۱۳۰۲ خاتمه یافت و این در حالی بود که هنوز انتخابات دوره پنجم مجلس به طور جدی آغاز نشده بود. در این میان سردار سپه سخت تلاش می‌کرد مانع از برگزاری سالم انتخابات شده و با ساقط کردن دولت مشیرالدوله و قرار گرفتن در رأس کابینه، خود عهده‌دار برگزاری انتخابات شود. اما کار انتخابات در تهران و دیگر مناطق به رغم اعمال نفوذ طرفداران سردار سپه ادامه داشت.^{۵۹}

در این شرایط طرفداران سردار سپه از هیچ تلاشی جهت معرفی او به عنوان فردی مستقل، وطن‌پرست و مخالف سیاست‌های انگلستان در ایران فروگذار نمی‌کردند و نیز تلاش‌های مضاعف‌تری صورت می‌گرفت تا نظر مساعد رژیم انقلابی شوروی به سوی رضاخان جلب شود. از جمله اقدامات رضاخان در این مقطع، دستگیری و تبعید قوام‌السلطنه از ایران به بهانه‌های واهی بود. چنین وانمود شد که قوام‌السلطنه روابط نزدیکی با انگلیسی‌ها دارد و با دولت شوروی مخالفت می‌کند. اما همه این اقدامات در راستای تقویت موقعیت رضاخان صورت می‌گرفت که آگاهان به امور تردیدی در نقش او در پیشبرد خواست‌ها و طرح‌های انگلستان در ایران نداشتند.^{۶۰}



رضاخان - مؤتمن الملک

در دوره کوتاه نخست‌وزیری مشیرالدوله در بسیاری از نقاط کشور و از جمله تهران انتخابات پایان یافت. اسناد و شواهد موجود حاکی از آن بود که جز اقلیتی انگشت‌شمار، اکثریت قابل توجهی از نمایندگان مجلس دوره پنجم شورای ملی از میان حامیان رضاخان برگزیده خواهند شد. چنین هم بود و آمارها نشان می‌داد در ایالات و ولایات مختلف به مدد مداخلات و اعمال نفوذهای قشون، شهربانی و دیگر عوامل رضاخان طرفداران او در صدر منتخبین قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب پیشاپیش آشکار بود که مجلس آتی عمدتاً تابع خواست‌های سردار سپه خواهد بود.

در این فاصله مشیرالدوله به رغم اصرارهای احمدشاه حاضر به تداوم زمامداری نشده و به تبع آن نشریات طرفدار رضاخان و سایر هواداران او تبلیغات گسترده‌ای پیرامون نقش و جایگاه او در عرصه سیاسی، اجتماعی و نظامی - امنیتی کشور به راه انداخته و از ضرورت انتصاب او به مقام نخست‌وزیری سخن به میان آوردند. آن چه بود در آن برهه حساس کسی از رجال و دولتمردان را امکان عهده‌داری منصب نخست‌وزیری فراهم نشد و احمدشاه به ناگزیر رضاخان را در سوم آبان ۱۶۱۳۰۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ مأمور تشکیل کابینه ساخته و خود آماده شد برای بار سوم به اروپا مسافرت کند. این تصمیم اخیر او سخت مورد اقبال رضاخان قرار گرفت که امیدوار بود در غیاب شاه، راه را برای جاه‌طلبی‌های باز هم بیشتر خود هموارتر سازد.^{۶۱}

رضاخان که جهت انجام مقاصد آتی خود سخت نیازمند افتتاح مجلس دوره پنجم بود، به سرعت دست به کار انجام انتخابات دلخواه در شهرها و مناطقی شد که هنوز نمایندگانش مشخص نشده بودند. این مقصود طی یکی - دو ماهه آتی زمامداری او چنان که مطلوبش بود انجام شد و بدین ترتیب مجلس دوره پنجم شورای ملی که اکثریت قابل توجه اعضای آن را طرفداران سردار سپه تشکیل داده و البته با تقلب و اعمال نفوذ او و طرفدارانش به ناحق راهی مجلس شده بودند، در ۲۲ بهمن ۵/۱۳۰۲ رجب ۱۳۴۲ برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ کار خود را آغاز کرد.

۱۹۷

مجلس دوره پنجم که نظیر دوره قبلی، سیدحسن مدرس نامدارترین و تأثیرگذارترین عضو آن بود و برخلاف دوره سابق این بار فقط اقلیتی کوچک از مخالفان رضاخان را رهبری می‌کرد، تا ۲۲ بهمن ۲۷/۱۳۰۴ رجب ۱۳۴۴ برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۲۶ دقیقاً به مدت دو سال به فعالیت خود ادامه داد. اکثریت قاطع طرفداران سردار سپه در مجلس پنجم در حزب جدیدالتأسیس «دموکرات مستقل» که مدت کوتاهی بعد نام «تجدد» بر آن نهاده شد، گرد آمده بودند.^{۶۲} بدین ترتیب رضاخان دیگر مانعی جدی بر سر راه جاه‌طلبی‌های سیاسی آتی خود نمی‌دید. در این میان انحلال خلافت در ترکیه و اعلام حکومت جمهوری در این کشور که به زعامت مصطفی کمال‌پاشا (بعداً به آتاتورک ملقب شد) و فقط چند روز پس از آغاز نخست‌وزیری رضاخان عملی گردید، دستاویز مطلوب‌تری در اختیار رضاخان و طرفدارانش قرار داد تا با تاسی به آن مخالفت خود با احمدشاه و سلسله قاجار را علنی‌تر و صریح‌تر کنند.

بدین ترتیب بود که مدت کوتاهی پس از آن واقعه انتقادات طرفداران رضاخان در نشریات و روزنامه‌ها، مجلس، دولت و غیره از احمدشاه روندی روزافزون پیدا کرد و به تدریج این ایده شایع شد که برای پایان دادن بر بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دامنگیر کشور، راهی جز جمهوری خواهی که معنای دقیق‌تر آن فعال مایشاء ساختن رضاخان و انقراض قاجاریه بود، وجود ندارد.^{۶۳}

انتقاد از احمدشاه و سلسله قاجار و نیز حمایت طرفداران رضاخان از حکومت جمهوری در آستانه افتتاح مجلس پنجم در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ افزایش و رونق چشمگیری پیدا کرد و با آغاز کار مجلس، طرفداران رضاخان به سرعت دست به کار تهیه ساز و کار به اصطلاح قانونی لایحه برقراری حکومت جمهوری در ایران شدند و در همان حال با تمهیدات گسترده طرفداران او در دولت، نشریات، سازمان‌ها و مراکز دولتی و حکومتی، قشون، شهربانی، مجلس و غیره (در تهران و سایر نقاط کشور) تبلیغات گسترده‌ای در حمایت از رضاخان و فکر جمهوری‌خواهی و نیز مذمت و انتقاد از احمدشاه و مجموعه سلسله قاجار به راه افتاد و در حالی که هنوز آشکارا نامی از کاندیدای ریاست جمهوری برده نمی‌شد اما همگان می‌دانستند که مقصود فعال مایشاء ساختن رضاخان است. در این میان مخالفان غائله جمهوری‌خواهی قلابی سخت مورد خشم و کین رضاخان و طرفدارانش قرار داشتند؛ و جهت جلوگیری از مخالفت‌های دامنه‌دار، رعب و وحشتی مثال‌زدنی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور حاکم شده بود.^{۶۴} اما مخالفت‌ها ادامه یافت و بالاخص در صحن مجلس سیدحسن مدرس و اقلیت کوچک طرفدار او از هیچ تلاشی برای ناکام گذاردن این توطئه فروگذار نکردند. مدرس سخت کوشید از تصویب اعتبارنامه طرفداران رضاخان در مجلس جلوگیری کرده و با ایراد نطق‌های طولانی مانع از عملی شدن نقشه رضاخان شود. ایشان صراحتاً و در حالی که به شدت تحت فشار و حتی تهدید جانی پیدا و پنهان طرفداران رضاخان و شخص او در مجلس و بیرون از مجلس بود، طرفداران رضاخان در مجلس را به درستی متهم می‌کرد که نه با رأی ملت بلکه با تقلب و اعمال نفوذ حامیان سردار سپه راهی مجلس شده و بنابراین نمی‌توانند در مقام نمایندگی مردم در مجلس شورای ملی حضور پیدا کنند. ایشان در این باره به درستی بر این باور بود:

عقیده من این است که این انتخابات از روی فشار بوده و از روی اختیار نشده است. انتخاباتی که از روی فشار شده آن شخص که روی این کرسی بنشیند غصب است. این انتخاب، انتخاب ملی نیست. بنده عقیده‌ام را اظهار می‌کنم ولو مخالف با تمام روی زمین باشد.^{۶۵}

اما برخلاف تصور و انتظار سردار سپه و طرفداران او، غائله جمهوری‌خواهی از همان آغاز با مخالفت گسترده علما، رجال وطن‌پرست و اقشار وسیعی از مردم کشور روبرو شد که «شدیداً به رئیس‌الوزرا شکایت کردند که همان مشروطه ما را کفایت کرد خواهش داریم دست از ما بردارند.» به همین دلیل رضاخان در صدد بود قبل از جدی‌تر شدن مخالفت‌ها برخی از مهمترین مخالفان خود و از جمله مدرس را از تهران دور کند «مبادا با نفوذی که دارند مانع جمهوریت شوند.»^{۶۶} همزمان با این طرح‌ها انتقادات و سرزنش‌ها از شاهان قاجار و نقش آنان در عقب‌ماندگی کشور با شدت و حدت تمام ادامه یافت و آگاهان به امور تردیدی نداشتند که این همه هجوم به سلسله

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

قاجاریه و دفاع از رضاخان و ایده جمهوری خواهی فقط با اشاره و هدایت انگلیسی ها صورت عملی به خود می گیرد که این ایده را آخرین راه حل سلطه بر ایران دانسته اند: «بعد از آن که انگلیسی ها هر چه کردند [احمد] شاه با آنها همراه نشد، رئیس الوزراء های او [هم] زیر بار نرفتند به توسط رضاخان که آکتر بسیار خوبی برایشان بود شروع به عملیات کردند. نرم نرم و بی صدا. بعد ترتیب قشون را دادند و برای آن که [رضاخان] نزد سایر مردم محبوب شود امنیتی را به مملکت دادند. خوب که محبوب همه کس شد و [احمد] شاه را طرد کردند شروع به این نغمه جمهوری شد. این کارها را دست قوی و پنجه توانا می کند نه سردار سپه. انگلیسی ها از آمریکا گرفته تا بین النهرین و هندوستان جراید را وادار نموده اند که از سردار سپه خوب و از شاه بد بنویسند. معروف میان مردم بصیر و آگاه اینهاست که نوشتیم. تا از پس پرده غیب چه در آید.»^{۶۷} عین السلطنه غائله جمهوری خواهی را توطئه ای خطرناک از سوی انگلیسی ها می داند که به هدف از میان برداشتن استقلال سیاسی و سرزمینی مسلمانان صورت عملی به خود می گیرد.^{۶۸}

بدین ترتیب در حالی که جمهوری خواهان طرفدار رضاخان در بیرون از مجلس (در تهران و سایر نقاط کشور) غائله ای آزاردهنده برپا ساخته بودند و رضاخان سخت تلاش می کرد بلکه طی واپسین روزهای سال ۱۳۰۲ش مجلس لایحه انقراض قاجاریه و تشکیل نظام جمهوری را تصویب کرده، راه را برای ریاست جمهوری کذایی او هموار سازد، مخالفان هم که در مجلس و نیز بیرون از مجلس اساساً توسط علما و مجتهدان و اسلام گرایان هدایت و مدیریت می شدند (و به ویژه مساجد بزرگ تهران و برخی شهرهای دیگر کشور پذیرای اقشار وسیعی از مردمان مخالف غائله جمهوری خواهی بودند) به جد آماده رویارویی با سردار سپه و طرفداران جزّار، قانون شکن و عمدتاً زورگوی او می شدند. در صحن علنی مجلس، سیدحسن مدرس که طی ماهها و روزهای اخیر بارها مخالفت خود را با جاه طلبی های رضاخان و نیز فکر باطل جمهوری خواهی قلابی (که اقدامی غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی مشروطیت بود) اعلام کرده بود، تقریباً یک تنه و با پذیرفتن تمام خطرات پیش رو، در برابر طرفداران رضاخان در مجلس و حتی بیرون از مجلس ایستادگی جانانه ای می کرد و هم ایشان بود که نهایتاً مانع از تصویب لایحه مذکور در آستانه سال جدید در صحن علنی مجلس شد و این پایداری سرسختانه و در عین حال هنرمندانه او سخت یاران سردار سپه و شخص او را عصبانی و خشمگین ساخت و آن حادثه سیلی خوردن سیدحسن مدرس از دست حسین بهرامی (احیاء السلطنه) از طرفداران سردار سپه در مجلس پیش آمد. اما صدای این سیلی نه تنها مانند رعد در تهران و اطراف منعکس و پراکنده شد، بلکه مانند کبریتی که به انبار باروت برسد، چنان انفجاری در افکار و احساسات مردم پایتخت به وجود آورد که نتیجه آن «اولین و مهم ترین نشان ناکام ماندن توطئه جمهوری خواهی بود.»^{۶۹} همان زمان در افواه



احمدشاه، رضاخان سردار سپه، محمدحسن میرزا ولیعهد، قوام السلطنه

شایع بود که بهائیان و بابی‌های راه یافته به مجلس دوره پنجم از غائله جمهوری خواهی دفاع می‌کنند و همانان هستند که قصد دارند مجلس را از رنگ و بوی مسلمانی و حضور وکلای مؤمنی نظیر سیدحسن مدرس پاک کنند. به ویژه ضارب مدرس متهم به بابی‌گری بود.^{۷۰} هر چند سیدمحمی‌الدین مزارعی نماینده وقت شیراز و از یاران سیدحسن مدرس بلافاصله ضارب مدرس را با سیلی محکم‌تری پاسخ گفت، با این حال انتشار خبر سیلی خوردن مدرس که عمیقاً مورد احترام مردم کشور از اقشار مختلف بود، تنفر و انتقاد از طرفداران جمهوری خواهی و شخص رضاخان را به نهایت رسانید و به رغم رعب و وحشت افکنی‌های او و طرفدارانش به سرعت دامنه مخالفت‌ها با این غائله مضحک گسترش یافت. نظیر تقریباً تمام تحركات مردمی، این بار هم عالمان و مجتهدان شیعه با مرکزیت مساجد، تکایا و دیگر مراکز دینی و مذهبی مخالفت‌ها را مدیریت و هدایت می‌کردند. در این راستا سخنرانی‌های پرشوری بر ضد رضاخان و جمهوری خواهان ایراد می‌شد.

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

به دنبال سیلی خوردن سیدحسین مدرس در روز ۲۸ اسفند ۱۳۰۲ بیش از هشت هزار تن فقط در مسجد شاه تهران گرد هم آمده، خواستار برچیده شدن بساط جمهوری خواهی قلابی و استهزاء آمیز شدند.^{۲۱} در این میان رضاخان همزمان با اعمال فشار بر مخالفان جمهوری خواهی بیهوده تلاش می کرد نظر مساعد علما و مجتهدان ایران و نیز عالمانی را که اخیراً توسط انگلیسی ها از عراق به ایران تبعید شده بودند، به سوی خود جلب کند. اما توطئه های رضاخان که آشکارا نظام مشروطه را مورد هجوم قرار داده و به شتاب به سوی برقراری نظام استبدادی و خودکامه حکومت روان بود و نیز ماهیت ریاکاری های سیاسی، اجتماعی و مذهبی او بر کسی از آگاهان به امور و از جمله علما و مجتهدان پوشیده نبود. همان زمان هم بسیاری می دانستند که غائله جمهوری خواهی رضاخان از سوی انگلیسیان حمایت و هدایت می شود و این اقدام ایذایی مقدمه ای برای برقراری دیکتاتوری دائمی او خواهد بود.^{۲۲}

در شرایط خروج احمدشاه از کشور، رضاخان و طرفدارانش به صراحت محمدحسن میرزا ولیعهد را تحت فشار قرار می دادند تا از مقام خود استعفا کند. اما او حاضر نشد به خواسته آنان تن دهد. در همین حال تظاهرات ساختگی متعددی در تهران و برخی شهرهای دیگر در حمایت از رضاخان و جمهوری خواهی مورد ادعای او برپا شد. قشون نظامی و نیز شهربانی نقش قابل توجهی در به راه انداختن این نمایش های خیابانی و نیز برخورد عمدتاً قهرآمیز با مخالفان برعهده داشتند و در حالی که سردار سپه و طرفدارانش در مجلس و بیرون از مجلس به محمدحسن میرزا ولیعهد فشار می آوردند کاخ سلطنتی را ترک کند، سیدحسین مدرس که اینک بیش از پیش در نزد مردم کشور و نیز نمایندگان مجلس عزت و شأن و منزلت یافته بود، صراحتاً مخالفت خود را با این توطئه اعلام کرده و تصریح کرد که اجازه نخواهد داد در این باره نقشه رضاخان عملی شود. چنین به نظر می رسید که ایستادگی و پایداری سیدحسین مدرس موقعیت طرفداران غائله جمهوری خواهی و شخص رضاخان را در آستانه سال ۱۳۰۳ در نزد افکار عمومی سخت تنزل داده باشد. ضمن این که در خارج از مجلس هم علمایی مانند شیخ محمد خالصی زاده و شیخ حسین لنکرانی با برپایی تظاهرات و گردهمایی های بزرگی در حوالی مسجد شاه و بازار تهران به شدت به مقابله با اعمال فشارها و رعب افکنی های طرفداران رضاخان برخاسته بودند و در حالی که سردار سپه بر آن بود از هر راه ممکن مجلس را به تصویب لایحه انقراض قاجار و تأسیس نظام جمهوری وادار سازد، سیدحسین مدرس توانست با همکاری دوستان و هم مسلکان سیاسی اش در آستانه سال جدید مجلس را از اکثریت بیندازد.^{۲۳}

در روز دوم فروردین ۱۳۰۳ که هنوز طرفداران رضاخان در مجلس مُصر بودند طرح جمهوری خواهی را به تأیید نمایندگان برسانند، صدها تن از مردم تهران که از سوی علما و

مجتهدان رهبری و هدایت می‌شدند در مخالفت با جمهوری‌خواهی از اقصی نقاط شهر راهی میدان بهارستان شدند تا مانع انجام توطئه جمهوری‌خواهی شوند. «رؤسای محلی و نمایندگان دستجات که اغلب از علمای تهران و ائمه جماعت مساجد بودند به داخل مجلس رفته در اطاق‌های هیأت رئیسه و دیگر اطاق‌ها مجتمع گردیدند.»

بیشترین شعارهای مخالفان پرشمار غائله جمهوری‌خواهی عبارت بود از: «ما تابع قرآنیم؛ جمهوری نمی‌خواهیم - زنده باد احمدشاه، مرده باد جمهوری - زنده باد مدرس» ضمن این که «در داخل و خارج مجلس عده‌ای از وعاظ و خطبا روی چارپایه رفته نطق‌های مؤثر و مهیجی علیه جمهوری و له مدرس و خانواده قاجاریه ایراد می‌کردند.» با انتشار اخبار این تظاهرات، رضاخان همراه با فرماندهان قشون و شهربانی و صدها تن از نیروهای نظامی و انتظامی راهی میدان بهارستان و مجلس شورای ملی شد و با مخالفان درگیری‌های خونینی رخ داد. مخالفان آشکارا رضاخان را مورد انتقاد و سرزنش شدید قرار داده و حتی «یک نفر از میان جمعیت پاره آجری به طرف سردار سپه پرتاب کرد که به پشت او اصابت نمود و سردار سپه دستور داد مردم را با سرنیزه بزنند و برانند.» با ورود سردار سپه بر خورد بسیار تندی میان او و مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس رخ داده و رضاخان به ناچار از حوادث جاری عذرخواهی کرد. با تداوم تظاهرات مخالفان که عمدتاً متأثر از آموزه‌های دینی بوده^{۷۴} و جمهوری‌رضاخانی را گامی بزرگ در راستای اسلام‌زدایی می‌دانستند، رضاخان دریافت که توطئه جمهوری‌خواهی او که اساساً اقدامی غیرقانونی و مخالف روح قانون اساسی مشروطیت بود، ره به جایی نخواهد برد. به همین دلیل به ناگزیر از راه تظاهر به دینداری و حمایت از علما و مراجع شیعه و تلاش برای تقویت دین اسلام و مذهب تشیع وارد شد و تا عملی ساختن توطئه بزرگتر خود مرتباً در برابر مخالفان عقب‌نشینی کرده و تصریح نمود که دیگر موضوع جمهوری‌خواهی را دنبال نخواهد کرد.^{۷۵} شکست غائله جمهوری‌خواهی قلابی مرهون پایمردی و دلیری سیدحسن مدرس در مجلس و نیز علما، مجتهدان و اقشار وسیعی از مردم تهران و شهرستان‌ها که فقط با اقتدار و نفوذ و در واقع اشاره علما راهی خیابان‌ها شدند، بود و «مردم در باطن می‌دانستند که تنها مدرس است که می‌تواند و می‌خواهد جلوی این خطر را بگیرد.» همه اینها باعث شده بود تا در آخرین روزهای غائله جمهوری‌خواهی به سرعت از عدد نمایندگان عضو حزب فراکسیون تجدد در مجلس پنجم که طرفدار رضاخان و جمهوری‌خواهی بودند، کاسته شده بر شمار طرفداران و حامیان مدرس افزوده شود. تا جایی که به مدد همین فضای جدید سیدحسن مدرس توانست اعتبارنامه تعدادی از نمایندگان فاسد و بدکاره عضو فراکسیون تجدد و طرفدار رضاخان را رد کرده و مانع از تداوم حضور آنان در مجلس شود و این در حالی بود که ناظران بر امور می‌دانستند علاوه بر بریتانیا، دولت شوروی هم از ایده‌های

داستان تأسف بار یک صعود تبه‌کارانه ...

رضاخان در قضیه جمهوری‌خواهی حمایت می‌کند.^{۷۶} انصافاً اقلیت کوچک ولی مصممی از نمایندگان مجلس و نیز جراید و روزنامه‌ها و فعالان سیاسی - مطبوعاتی معدودی تا پای جان از موضع مدرس در مخالفت با غائله جمهوری‌خواهی حمایت کردند و در ناکام گذاردن توطئه‌ای که آشکارا به قانون اساسی مشروطیت دستبرد زده بود، سخت مؤثر واقع شدند.^{۷۷}

مدرس در بحبوحه غائله جمهوری‌خواهی در تمام مجالس و محافلی که وارد می‌شد تصریح می‌کرد که: «جمهوری انگلیسی می‌شوید، بسم‌الله، ما را مثل عثمانی خر گیر آورده». از سوی دیگر در همان روزگار هم آگاهان به امور می‌دانستند که موضوع ارسال تلگراف‌های سیل‌آسا از شهرها و ایالات مختلف در حمایت از قضیه جمهوری‌خواهی هیچ‌گونه بنیانی در واقعیت امر نداشته و همه توطئه‌های سردار سپه و طرفداران او در تهران و شهرستان‌هاست. عین‌السلطنه در خاطرات خود با عنوان «تلگرافات فرمایشی» در این باره چنین نوشته است:

یک مرد کاملی وارد شد... گفت از بس که برای این پدر سوخته جمهوری ما کار پیدا کرده‌ایم دیگر انگشت برایمان نمانده. دانستم از اعضای تلگرافخانه است. گفتم تلگرافات یک هزار و هشتصد کلمه. گفت چه می‌فرمایید دوازده هزار کلمه و سه کپی. همه هم دروغ و فریب به یک مضمون.^{۷۸} ضمن این که بسیاری از بازاریان، کسبه و صنوف در تهران و سایر مناطق کشور جهت پرداخت وجوهاتی برای تأمین مخارج تبلیغاتی جمهوری‌خواهی و غیره از سوی عوامل رضاخان به شدت تحت فشار قرار داشتند.^{۷۹}

اما جالب‌ترین موضوع حضور گسترده و بدون پروای بهائیان و بابیان در حمایت از غائله جمهوری‌خواهی بود:

در این نغمه جمهوریت، بابی‌ها برای آزادی خود که البته در جمهوری بیش از مشروطه می‌شود و برای انتقام از قاجاریه جد و جهد وافی دارند. چنان که از بذل جان و مال مضایقه ندارند. بیشتر این هنگامه به توسط آنهاست. جهودها هم مسرورند. در میتینگ‌ها، اجتماعات از همه زیادتر جمع می‌شوند. خدایارخان [از فرماندهان نظامی بسیار مورد اعتماد رضاخان] را در قزوین همه بهایی می‌گفتند. دبیراعظم و فامیل علایی و خیلی از بهایی‌های دیگر که دور و ور حضرت اشرف [رضاخان] را گرفته‌اند و روز به روز بر عده آنها در وزارت جنگ افزوده می‌شود جسته جسته می‌گویند خود رئیس‌الوزرا [رضاخان] هم بابی است یا منتسب به آنها... آن چه هست این فرقه در این هنگامه دخالت تام دارند که احدی نمی‌تواند منکر شود و برای آن که در تغییر رژیم [به جمهوری] منافع صوری و معنوی آنها بیش از ایام مشروطه است.^{۸۰} همه اینها نشان می‌داد که علما، مراجع و اسلام‌گرایان هوشمندانه و با آگاهی بسنده از تبعات سوئی که غائله جمهوری‌خواهی قلابی رضاخان می‌توانست برای دین اسلام، نظام مشروطه

و جامعه ایرانی به دنبال آورد، در نهضت ضدجمهوری مشارکت فعال و تعیین‌کننده‌ای پیدا کردند. چنان‌که اردشیر جی از پارسیان هند که از سال ۱۸۹۳م/۱۳۱۰ق و در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه وارد ایران شده و همگان می‌دانستند که از آغاز در پیشبرد اهداف سیاسی، اطلاعاتی و نظامی بریتانیا در ایران نقش قابل توجهی ایفا کرده و نیز از ماه‌ها قبل از وقوع کودتا با شخص رضاخان در ارتباط نزدیکی بود و هم او بود که رضاخان را مطلوب‌ترین کاندیدای کودتا تشخیص داده و او را به انگلیسی‌ها معرفی کرده و پس از کودتا هم در راستای خواست‌های انگلیسیان در ایران و یاری به رضاخان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد،^{۸۱} در گفت و گویی خصوصی (در همان بحبوحه غائله جمهوری‌خواهی) مردم ایران را شماتت کرده بود که به دلیل ناآگاهی با جمهوری‌خواهی مخالفت می‌کنند و نهایتاً نتیجه گرفته بود: «تا ما به کلی قید مذهب را نزنیم جزو آدم محسوب نمی‌شویم».^{۸۲} این اردشیر جی که بعدها فرزندش شاپور جی (ریپورتر) در دوران سلطنت محمدرضا شاه نام‌آورتر شد تا هنگام مرگ در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م سخت از رضاخان و عملکرد او حمایت می‌کرد.^{۸۳}



اجتماع در کاخ نخست‌وزیری در غائله جمهوری‌خواهی (۱۳۰۳ش)

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه ...

بدین ترتیب بود که غائله جمهوری‌خواهی که سخت بوی توطئه و حضور بیگانگان در پس پرده آن به مشام می‌رسید با افشاگری‌ها و ایستادگی علما و اکثریت قابل توجهی از مردم کشور ناکام ماند. بدون دلیل هم نبود که عمال و طرفداران رضاخان در بحبوحه این غائله بیشترین فشارها و آزار و اذیت‌های خود را متوجه علما، مجتهدان و طلاب کرده و با بستن در مساجد مانع از تجمع علما و مردم در آن مراکز می‌شدند و این خود عامل بس مهمتری در تداوم مخالفت‌ها می‌شد. بنابر نوشته آگاهان به امور در آن روزگار:

[شیخ محمد] خالصی زاده که دو روز است پرده را برداشته و مطالب و رویه انگلیس و اقدامات سردار سپه و جمهوری‌طلبان مستخدم انگلیس را واضح می‌گوید، علی‌الرسم مقارن مغرب به مسجد آمد که نماز و موعظه خود را بنماید. دید درب مسجد شاه بسته و آژان و قلعه‌بیگی ایستاده‌اند و کسی را به مسجد راه نمی‌دهند. همان میان بازار عبا را پهن کرده بانگ اذان را بلند و قداقت الصلوة گفته شد. جماعت به طول بازار اقتدا کردند؛ حتی همان فزاق و آژان. بعد از ادای نماز جماعت آقا گفتند هنوز جمهوری نشده درب مسجدهای مسلمین را بستند، وای به آن وقتی [که] جمهوری انگلیزی [انگلیسی] شود. ضجه مردم بلند شد. اغلب مساجد که توی بازار یا محل‌های پرجمعیت واقع شده بسته، آژان و قلعه‌بیگی دم در ایستاده است. حتی مسجد شیخ عبدالحسین جوار ما و این مسئله یک کار بسیار زشتی نزد مسلمین و مردم شهر است که هزاران کار سردار سپه را عقب انداخت. معلوم می‌شود مشاورهای او یا دشمن او یا خیلی احمق و نادان هستند.^{۸۴}

بر همین اساس هم بود که وقتی غائله جمهوری‌خواهی ناکام ماند، عین‌السلطنه شکست این توطئه و دیگر طرح‌های خلاف قاعده خارجی‌ان و عوامل داخلی‌شان در ایران را به درستی به جایگاه تعیین‌کننده‌تر مذهب تشیع و فرهنگ سیاسی نشأت گرفته از آن مربوط دانسته و نوشت:

اینجا عثمانی نیست که تمام مفاخر مذهبی و ملتی خود را نثار راه انگلیسی‌ها بکنند، از خلافت گرفته تا چیزهای دیگر. اما باز [انگلیسی‌ها] دست بردار نیستند. خیر. نمی‌گذارند ما آسوده باشیم. عقاید ما بر خلاف اهل تسنن و ترک‌هاست. ما به امام زمان و حضرت حجت (عج) که صاحب و مالک ماست عقیده داریم که او ما را حفظ و مملکت و دین و آیین ما را حفاظت می‌کند و حقیقتاً هم همین است. اوست که ما را حفظ می‌کند. همین عقاید است که ایران را با همه این کشمکش‌ها حفظ می‌کند. هزارگونه حوادث، شریعت و مذهب و مملکت ما صاحب دارد.^{۸۵}

تسلیم شدن رضاخان به نظر مخالفان غائله جمهوری‌خواهی پایان ماجرا نبود. در روز سوم

فروردین مردم تهران بار دیگر به خیابان‌ها ریخته و علما و مراجع عظام دستگیری و محاکمه سردار سپه را خواستار شدند. در چنین شرایطی بود که رضاخان با توصیه مشاورانش و آشکار شدن این موضوع که دیگر حتی قشون و شهربانی هم حاضر نبودند در راستای طرح‌های رضاخان در برابر مخالفان ایستادگی کنند، ناگزیر راه قم را در پیش گرفته از علما و مجتهدان استمداد طلبید و پس از آن که علمای قم را تا حدی متقاعد کرد که دیگر موضوع جمهوری خواهی را دنبال نخواهد کرد، به تهران بازگشته و طی بیانیه‌ای در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ باز تظاهر به دینداری کرده و مدعی شد که جز در راستای تقویت دین اسلام و مذهب تشیع گام برنخواهد داشت. مجموعه اسناد و شواهد نشان از آن دارد که علما و مراجع قم سخت نگران جاه‌طلبی‌های رضاخان و برقراری حکومت دیکتاتوری در ایران بوده و مُصِرّ بودند قاطعانه در برابر او و زیاده‌خواهی‌های غیرقانونی و زورگویانه او ایستادگی کنند. ضمن این که رضاخان هم از جایگاه تعیین کننده و قاطع علما و مراجع نزد مردم کشور آگاهی بسنده‌ای داشت و نیک می‌دانست تا زمانی که نتواند نظر مساعد آن بزرگواران را به سوی خود جلب کند، تداوم حضور او در عرصه سیاسی کشور بسیار شکننده و متزلزل خواهد بود.^{۸۶}

با این حال پس از بازگشت رضاخان از قم، گزارش‌هایی وجود داشت که حاکی از عدم تمایل مجلس و نیز شخص احمدشاه به تداوم نخست‌وزیری او بود. به همین دلیل به حالت قهر و اعتراض تهران را به مقصد رودهن ترک کرد. در این فاصله نشریات طرفدار او و نیز رؤسا و فرماندهان قشون و شهربانی از هیچ تلاشی جهت دفاع از او و ضرورت تداوم نخست‌وزیری‌اش فروگذار نکرده و تهدیدات پیدا و پنهانی پیرامون تبعات سوء عزل رضاخان برای امنیت کشور از سوی طرفدارانش تدارک دیده شد و حتی نمایندگان مجلس تهدید شدند. آن چه بود این گونه تظاهرات و تهدیدات کارگر افتاد و هر چند علی‌دشتی به دنبال دفاع چاپلوسانه‌اش از رضاخان، اعتبارنامه نمایندگی‌اش به همت مدرس و با انتشار سندی در وابستگی او به سفارت انگلیس در ایران رد شد، اما طرفداران رضاخان پس از آن که با ترفند و دغل مانع از حضور مدرس در جلسه خصوصی مجلس شدند، بار دیگر موجبات رأی اعتماد نمایندگان را به شخص رضاخان فراهم آوردند و بدین ترتیب رضاخان این بار گستاخانه‌تر از قبل به اجرای پرده دیگر نمایش انگلستان در ایران پرداخت، ضمن این که با توطئه‌های عوامل بیگانه در اروپا ترتیبی داده شد تا احمدشاه که مهبیای حرکت به سوی ایران بود، کماکان در اروپا توقف کند و این عامل مهمتری برای تداوم جاه‌طلبی‌های خلاف قاعده و غیرقانونی رضاخان شد.^{۸۷}

رضاخان از همان آغاز امیدوار بود مجلس پنجم که تعداد قابل توجهی از نمایندگانش با دخالت‌های او و عمالش برگزیده شده بودند و به قول مدرس برگزیده رئیس‌الوزرا و نه ملت

داستان تأسفبار یک صعود تبه‌کارانه ...

بودند، راه را برای پادشاهی او هموار کند و در این راستا با برخی از مهمترین چهره‌های سیاسی عصر مشروطیت هم به توافقاتی دست یافته و اندیشه خود را با آنان در میان نهاده بود و برخی از آگاه‌ترین این افراد هم از همداستانی انگلیسی‌ها در این خواسته سردار سپه اطلاع پسنده‌ای داشتند.^{۸۸}

یحیی دولت‌آبادی که بنا به گفته خودش از مدتها قبل از آغاز غائله جمهوری خواهی همراه با میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، میرزا حسن خان مشیرالدوله، محمدخان مصدق‌السلطنه، سیدحسن تقی‌زاده، حسین علاء، مهدی قلی‌خان هدایت و محمدعلی فروغی اعضای مجلس مشاوره خصوصی رضاخان را تشکیل می‌دادند، تصریح می‌کند که رضاخان پذیرفته بود در ازای کمک انگلیسیان برای صعود او به سریر سلطنت، عزل احمدشاه و انقراض سلسله قاجاریه (البته بدون خونریزی) موجبات تمدید مدت قرارداد امتیاز نفت داری، تمدید مهلت امتیاز بانک شاهنشاهی و پرداخت تمام مطالبات مورد ادعای آنان از دولت ایران طی سال‌های جنگ اول جهانی و نیز حفظ و تداوم فعالیت دیگر مؤسسات اقتصادی و منافع سیاسی آنان در ایران را فراهم آورد.

این توافقات ماهها قبل از زمزمه جمهوری خواهی صورت گرفته بود و همانطور هم که پیش‌بینی می‌شد مهم‌ترین موانع مجرا داشتن این توطئه در حال شکل‌گیری حضور فعال و تعیین‌کننده علما و مجتهدان در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور و بالاخص سیدحسن مدرس در مجلس پنجم بود. بنابراین بازگشت دوباره سردار سپه به پست نخست‌وزیری با تمهیدات پیدا و پنهان بسیاری صورت گرفته و در راستای همان مقصد خلاف قاعده پیشین صورت عملی به خود می‌گرفت.^{۸۹} در همین زمان با طرح انگلیسی‌ها سردار سپه در راستای تحکیم موقعیت خود برای از میان



میرزا حسن خان مشیرالدوله

برداشتن شیخ خزعل عامل قدیمی بریتانیا عازم خوزستان شد و در همان حال باز از انگلیسی‌ها وعده می‌شنود که هرگاه بدون خونریزی و صرفاً از طرق شبه قانونی موجبات انقراض قاجارها را فراهم آورد، آنان با او مساعدت خواهند کرد. به همین دلیل رضاخان این خواسته خود را با اعضای مجلس مشاوره خصوصی خود در میان می‌گذارد و آنان قانون اساسی مشروطیت را عمده‌ترین سد راه نیل به این مقصود دانسته و تلاش می‌کنند رضاخان را از فکر سلطنت منصرف کنند. اما رضاخان بهانه دارد که با وجود احمدشاه موقعیت او در رأس کابینه متزلزل و هر آن با یک فرمان شاه معزول خواهد شد. در این میان گویا دکتر محمدخان مصدق السلطنه راه‌حل جالب توجهی پیش روی رضاخان قرار می‌دهد و آن گرفتن حکم فرماندهی کل قوا برای رضاخان از مجلس پنجم است که به زودی عملی شده و بدین ترتیب تداوم قدرت رضاخان در رأس کابینه و به ویژه قشون تا حد زیادی تثبیت می‌شود.^{۹۰}

طرح انقراض قاجارها قبل از غائله جمهوری خواهی در دستور کار قرار گرفته بود، اما برخورد شدید احمدشاه و اقلیت مجلس و مردم کشور با این ایده، رضاخان و حامیان داخلی و خارجی اش را به در پیش گرفتن توطئه جمهوری خواهی رهنمون ساخت. انگلیسیان هم به عبث بر این تصور بودند که با موفقیت غائله جمهوری خواهی مشکل قانون اساسی خود به خود حل شده، راه برای سلطنت رضاخان هموار خواهد شد.

چنین بود که وقتی رضاخان برای بار دوم نخست‌وزیر شد، پروژه غیرقانونی خلع قاجاریه و صعودش به سلطنت را با جدیت بیشتری دنبال کرد و برای همراه ساختن نمایندگان مجلس، حکام و متنفذین محلی، تجار و صاحبان سرمایه، علما و مجتهدان و هر کس دیگری که می‌توانست در این راه یاری‌گر او باشد از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. نشریات و روزنامه‌های طرفدار او در انتقاد و فحاشی به قاجارها و شخص احمدشاه و ولیعهد هیچ حد و مرزی نمی‌شناختند. سیاست رعب و وحشت با تحیب و تزویر توأمان شده بود. عوامل او در شهرها و ایالات مختلف تلگراف‌ها و نامه‌های جعلی و بدون پایه فراوانی از قول مردم آن مناطق در همراهی با مقصود رضاخان مبنی بر خلع قاجارها و به سلطنت رسیدن او به مجلس، هیأت دولت و جراید مخابره می‌کردند. این تهاجم همه‌جانبه ماهها ادامه یافت و در همان حال رضاخان و طرفدارانش با تهدید و التماس و هر راه دیگری که می‌توانست نتیجه‌ای به دنبال داشته باشد احمدشاه و نیز ولیعهد قاجار را به کناره‌گیری از سلطنت و مقام خود فرامی‌خواندند.

در این میان محمدحسن میرزا ولیعهد که از پشتیبانی اقلیت کوچکی در مجلس و بالاخص شخص مدرس برخوردار بود، سخت در برابر رضاخان و عوامل او ایستادگی کرده و تهدید می‌کرد که رضاخان فقط با قتل او خواهد توانست به مقام سلطنت دست یابد. از سوی دیگر

داستان تأسف بار یک صعود تبه کارانه ...

انگلیسیان به انحاء گوناگون می کوشیدند مانع از عزیمت احمدشاه به ایران شوند. بدین ترتیب حمایت انگلستان از انقراض قاجاریه آشکارتر از آنی شده بود که قابل کتمان باشد. فشار بر روی مخالفان رضاخان در مجلس و بیرون از مجلس سخت افزایش یافته و شهربانی و قشون حتی از قتل مخالفان رضاخان در مجلس و بیرون از مجلس غفلت نمی کردند.^{۹۱} کماکان وجود سیدحسن مدرس در مجلس مانع انجام مقاصد غیرقانونی و زورگویانه رضاخان و عوامل و حامیان داخلی و خارجی او بود.^{۹۲}

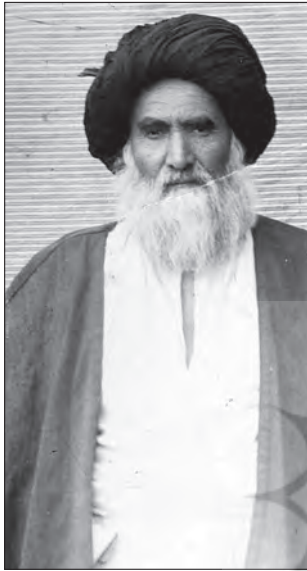
با این حال فشارها ادامه داشت و باز هم خبر می رسید که بایان و بهائیان بیش از هر گروه دیگری برای به سلطنت رسانیدن رضاخان تلاش و شادی می کنند.^{۹۳}

در این میان تلگرام علما و مراجع قم (سیدابوالحسن اصفهانی، محمدحسن غروی نائینی و شیخ عبدالکریم حائری) خطاب به علما و قاطبه ملت ایران منتشر شد که تصریح می کردند در ملاقات با رضاخان مخالفت قاطع خود را با جمهوری خواهی او اعلام کرده و این خواسته آنان با نظر موافق رضاخان روبرو شده است.^{۹۴} این مراجع عظام که پیشاپیش از خبر عزیمت رضاخان به سوی قم اطلاع یافته بودند، از آن جایی که از نیات سوء او در سلطه نهایی بر مقدرات کشور آگاه بودند، تصمیم گرفتند او را هشدار دهند که در نظام مشروطه حکومت پادشاه نقش و جایگاهی سمبلیک داشته و مقامی غیرمسئول شناخته می شود و بنابراین به طور تلویحی او را اندرز دهند که این جاه طلبی های او اقداماتی غیرقانونی است و ناگزیر به دیکتاتوری راه خواهد گشود و بنابراین آنان اجازه چنین کاری را به او نخواهند داد. مهدی حائری یزدی فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری در این باره در خاطرات خود چنین اظهار داشته است:

شاید دو سه سالم بیشتر نبود ولی [این ها را] از مرحوم برادرم [حاج شیخ مرتضی حائری یزدی] شنیده ام و از دیگران. این قضیه ای که می خواهم عرض بکنم [به این شرح است]: یک سال یا دو سال بعد از اقامت [پدرم] در شهر قم، آقایان مراجع و علمای نجف هم در اثر مسائل سیاسی که با دستگاه حکومتی عراق عرب پیدا کرده بودند به قم آمدند. آن وقت ها گویا عراق از سوی انگلیس ها اداره می شد. در آن تاریخ در شیعه سه نفر مرجع بودند. یکی [پدرم بود] که بیشتر مردم ایران مقلد ایشان بودند (چون شیعه منحصر به ایران نیست. [در] پاکستان هست، [در] لبنان هست، [در] سوریه هست، [در] بسیاری جاهای دیگر شیعه هست، و [در] هندوستان حتی).

آن وقت آن دو نفر آقایان دیگر مرجع هم بودند: یکی مرحوم آقا میرزا حسین نائینی و دیگری مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی. این دو نفر چون ایرانی الاصل بودند، اینها را انگلیسی ها تبعید کردند به ایران و آنها آمدند به قم و میهمان پدر من بودند. این اجتماع مراجع سه گانه در قم هنگامی اتفاق افتاد که مصادف [شد] با مسئله جمهوریت و ادعای رضاخان برای ریاست

جمهوری و مخالفت مرحوم مدرس و این وقایع در بین آمد. بله، و رضاخان و سردار سپه آن روز، [و] رضاشاه بعد، گویا آن وقت بالاخره منتهی می‌شود به قم. می‌آید به قم. داستانش را مثل این که ملک‌الشعراى بهار در آن «دریغ از راه دور و رنج



آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی

بسیار» یک کمی اشاره می‌کند که رضاشاه رفت به قم و پناه برد به علما و مجتهدین و مجتهدین برای او چراغ سبز باز کردند - اجازه دادند - که پادشاهی بکند به جای این که ریاست جمهوری بکند. این مسئله‌ای است که در خانه مرحوم پدر ما واقع شده و داستانش را خیلی‌ها می‌دانند. مرحوم برادرم برای من نقل کرد که مرحوم نائینی خیلی گوشش سنگین بوده و درست نمی‌شنیده. خیلی به سختی صحبت می‌کرد. مرحوم پدرم گفته بودند ما قبل از این که رضاخان بیاید در منزل ما و سه نفری راجع به این مسئله پادشاهی و جمهوری با او صحبت کنیم، بایستی که مطالبی که می‌خواهیم بگوییم قبلاً هر سه آگاه باشیم که چه می‌خواهیم بگوییم. حتماً او از ما می‌خواهد که تأییدش کنیم، یا قبول کنیم که به اصطلاح او زمامدار کشور بشود و آن وقت ما [باید ببینیم] در مقابل این

استدعا و در مقابل این تقاضا چه جوابی [به] او بگوییم. چون آقای نائینی گوشش سنگین است، ممکن است که صحبت‌های حضوری را در آن جلسه نشنود، ما باید قبلاً با هم صحبت کنیم و ایشان را هم آگاه کنیم.

لذا یک جلسه‌ای قبلاً تشکیل دادیم. سه نفری با هم صحبت کنیم که اگر رضاخان گفت من می‌خواهم در آینده زمامدار کشور بشوم، در مقابل این مطلب ما با چه عکس‌العملی جوابش را بگوییم، ما هر سه تصمیم گرفتیم که بگوییم اگر بخواهی دیکتاتوری بکنی، نه. ما از ابتدا به شما می‌گوییم ما با شما به هر شکلی از اشکال که بخواهی زمامدار کشور باشید به صورت دیکتاتوری و یکه‌تاز مخالفیم. چه ریاست جمهور باشد، چه پادشاه باشد، ولی اگر بخواهی یک پادشاهی باشید، آن هم پادشاهی که فقط مانند نقش دیوار است، دقت کردید؟

یک سمبل به اصطلاح امروزی. کلمه سمبل که البته [آن روزها] مصطلح نبوده [گفتند] مانند «نقش دیوار». یعنی یک پادشاهی باشید که به عنوان پادشاهی معنون است، اما هیچ نقشی جز نقش دیوار ندارد و کارها و مسائل دولتی در دست دولت، در دست مردم، بالاخره در دست



مستوفی الممالک

نمایندگان مردم باشد، ما با این صورت موافقیم. سه نفری تصمیم گرفتیم که یک چنین مطلبی را به رضاشاه - اگر تقاضا کرد یا اگر پیشنهاد کرد - ما به این شکل جوابگویی کنیم.

رضاشاه آمد در منزل ما و نشست و صحبت کرد. در وسط صحبت مرحوم آقای نائینی بدون این که مناسبت داشته باشد - چون قهراً در ابتدا صحبت‌های دیگری می‌شد، یا نرسیده بود صحبت هنوز به این حد و به این نقطه، یا این که گذشته بود یا مناسبت نبود - ولی چون که مرحوم آقای نائینی گوشش کر بود مرتباً اشاره می‌کرد به دیوار و می‌گفت: «پادشاه باید مثل نقش دیوار باشد.»

رضاشاه یک مرتبه هاج و واج شد که این آقا چه می‌گوید. مطلب چیست؟ آخر اصلاً مناسب نبود که [آقای نائینی] بگوید «نقش دیوار» اما او مرتباً اشاره می‌کرد به دیوار و می‌گفت: «نقش دیوار، نقش دیوار». [سردار سپه] خیلی متحیر شده بود. تا این که از فرط تحیر از ما سؤال کرد که ایشان از نقش دیوار چه مقصودشان است؟ ما به ایشان گفتیم حقیقتش منظور این است و ما هم تأیید می‌کنیم نظر ایشان را که باید

پادشاه در مملکت مثل نقش دیوار باشد. این از داستان‌هایی است که من از آن جریان از قول مرحوم برادرم شنیدم که ایشان از پدرم نقل می‌کرد.

به هر حال، بعد که حوزه تشکیل شد، اجتماع طلاب زیاد شد. در حدود پانزده سال ایشان ریاست حوزه و ریاست مرجعیت شیعه را در قم داشتند و در سر پانزده سال، یعنی در سال ۱۳۵۵ قمری و ۱۳۱۵ شمسی [۱۹۳۷م]، دنیا را وداع کردند.^{۹۰}

بدین ترتیب رضاخان در ملاقات با مراجع قم و عدهٔ مساعدی برای پیگیری طرح‌های جاه‌طلبانه و غیرقانونی خود که مهمترین شاخصهٔ آن ستیز با نظام مشروطه، نقض حقوق اساسی و قانونی ملت ایران و برقراری نظام دیکتاتوری و مستبدانه حکومت بود، دریافت نکرد. از سوی دیگر و به رغم آن که رضاخان دیگر در پی جمهوری خواهی نبود، اما هنوز در میان مردم کشور و بالخصوص

علما، مجتهدان و اسلام‌گرایان منفور بود و وعاظ و سخنرانان در مساجد و منابر اقدام او در مسئله جمهوری خواهی را که آشکارا در تباین با آموزه‌های دینی و مذهبی تعبیر و تفسیر می‌شد مورد انتقاد شدید قرار می‌دادند. چنان که میرزا عبدالله واعظ نامی در مسجد علناً رضاخان را سرزنش می‌کرد که: «مرد که تو می‌خواهی روی زنت را باز کنی بکن مثل کمال پاشا. مردم شما هم تماشا کنید لذت ببرید. اما چه کار به کار زن من، خواهر من و صبیۀ دیگری داری. تو کی بودی کی شدی، که تو را به این مقام رسانید. به جای آن که به اسلام خدمت کنی، جنایت می‌کنی، تو چه حد آن را داری که در مجلس شورای ملی مردم را با سرنیزه خارج کنی، ما قشون می‌خواهیم که خدمتگزار و مطیع باشد نه متمرّد و عاصی، نه برای استفاده اشخاص.»^{۹۶}

بدین ترتیب در آن فضای رعب‌آور سیاسی و اجتماعی عمدتاً هنوز مساجد مهم‌ترین پایگاه مخالفت با جاه‌طلبی‌های رضاخان محسوب می‌شد و جز علما و اسلام‌گرایان به ندرت گروه‌های سیاسی و فعالان اجتماعی و نیز رجال و دولتمردان را جسارت مخالفت صریح و علنی با رضاخان و عوامل آن بود. به همین دلیل هم بود که سردار سپه و عمال او بیشترین فشارها را بر علما و اسلام‌گرایان وارد می‌ساختند. چنان که در همان ایام شیخ محمد خالصی زاده که سخت در برابر زیاده‌خواهی‌های رضاخان ایستادگی می‌کرد از سوی عوامل او مورد سوء قصد قرار گرفت.^{۹۷}

مهم‌تر از او سیدحسین مدرس بود که پس از غائله جمهوری خواهی هم هنوز در صدر مخالفان رضاخان قرار داشت و همواره در معرض تهدید، فشار و نیز ترور و قتل قرار داشت.

مهم‌ترین جریان سیاسی‌ای که پس از ناکامی غائله جمهوری خواهی و استعفا و قهر رضاخان و عزیمتش به رودهن، بار دیگر به رضاخان جان و نیرویی تازه بخشیده، موجب بازگشت دوباره وی به مقام نخست‌وزیری و نهایتاً صعودش به سریر سلطنت شد، حزب سوسیالیست و افرادی از حزب تجدد بودند که عمده اعضای آن را افراد حزب تندرو دموکرات عصر مشروطیت تشکیل می‌دادند. اینان که طی سالیان گذشته با تندروی‌ها و سوء عملکرد خود موجبات انحراف در نظام مشروطه ایران را فراهم آورده و نقش قابل توجهی در ناتوان‌سازی مشروطیت ایفا کرده بودند، این بار هم با پشت پا زدن به قانون اساسی مشروطیت و خواست اکثریت قاطع ملت ایران و نیز علما و مراجع در موفقیت توطئه‌های رضاخان که سخت از سوی انگلیسیان پشتیبانی می‌شد، مؤثر واقع شدند. هم‌اینان بودند که با کج‌فهمی‌های خود جایگاه رضاخان در رأس قدرت را تثبیت کردند، موجبات انقراض قاجارها را فراهم آورده و رضاخان، قزاق بی‌سواد و عاری از فرهنگ و دانش را در مقام سلطنت نشانادند.^{۹۸} در آن برهه و در شرایط مخالفت گسترده علما و مردم کشور، رضاخان سخت به حمایت و طرح‌های براندازانه و شبه قانونی اینان نیازمند بود.^{۹۹}

با نخست‌وزیری مجدد رضاخان، سیدحسین مدرس هنگام بررسی برنامه دولت از ضرورت

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه ...

حفظ حقوق ملت ایران و اجرای قانون سخن به میان آورده و دولت را مکلف به رعایت «حقوق عموم ملت طبق قانون» دانست.^{۱۰۰}

با تحولات پیشامد کرده یک موضوع برای سردار سپه به عیان آشکارتر شد و آن این که اقشار مختلف مردم تا حد تنفر با او مخالف بوده و از وی بی‌زاری می‌جویند و بنابراین همزمان با سیاست مماشات و مدارا و البته تداوم حساب شده ریاکاری‌های مذهبی، اساساً برای پیشبرد مقصود نهایی خود باید به قوه قهریه اتکا کند. این معنی از نگاه دست‌اندرکاران و ناظران امور در آن روزگار هم پوشیده نمانده بود. محمدتقی ملک‌الشعراى بهار که در مجلس پنجم حضوری فعال داشت در این باره چنین نوشته است:

سردار سپه شیری بود از تله جسته که بار دیگر بر مرکز قدرت که خزانه دولت و شهربانی و نظام کشور باشد دست یافته و او شیری است گرسنگی کشیده و بسیار آدمیزاد تلف کرده و اینک به روی شاه و ملت هم پنجه زده است و او از مردم بیم دارد. حالا دیگر همه چیز معلوم شده... اول کاری که کرد قدرت امرای لشکر را چند برابر کرد و آنان را در ایالاتی که سپرده به آنها بود، تقریباً مطلق‌العنان ساخت و در هر کاری آزاد گذاشت. او حس کرد که به سبب مخالفت مردم ایالات، نزدیک بود کلکش کنده شود. او مجلس را هم دیده بود که چگونه آلت دست مدرس شده. پس نه به مردم ایالات اعتماد داشت و نه به مجلس. مردم مرکز هم عموماً با او مخالف بودند و این معنی مکرر بر مکرر محسوس بود. در این صورت چاره را منحصر به افزایش قدرت مراکز قشونی ایالات دیده و آنها را مطلق‌العنان ساخت. مخصوصاً حس کرده بود که با دعوت و تبلیغات حزبی هم نمی‌تواند مردم ایالات را جلب کند. چنانکه با همه مساعی مادی و معنوی نتوانسته بودند چهار نفر هم در ولایات دور یکدیگر گرد آورند و چند تلگراف بدون دخالت رؤسای قشون صادر کنند.^{۱۰۱}

در این میان ریاکاری‌های مذهبی رضاخان هم که هنوز ادامه داشت، دیگر هیچ‌گونه جذابیتهای برای مردم کشور ایجاد نمی‌کرد و تقریباً همگان فهمیده بودند که این‌گونه اقدامات رضاخان بنیانی در اعتقادات مذهبی و دینی او ندارد. چنان که وقتی در خرداد ۱۳۰۳ شایع ساختند که علمای شیعه به هنگام بازگشت از ایران تمثال مبارک امیرالمؤمنین (ع) را برای سردار سپه ارسال کرده‌اند و سردار سپه با تبلیغات بسیار بر آن شد با برگزاری مراسمی برای خود شأن و منزلتی ایجاد کند، مردم کشور توجهی به این ترفند جدید او نکردند و «غیر از کارکنان رسمی دولت و جمعی رجاله و قسمتی هم از افراد نمایندگان کسی در آن جشن حضور به هم نرسانید.» و این موضوع خود باعث سرزنش بیشتر رضاخان گردید.^{۱۰۲}

در حالی که این تظاهرات ریاکارانه و البته هوشمندانه ادامه داشت، نشریات و روزنامه‌های

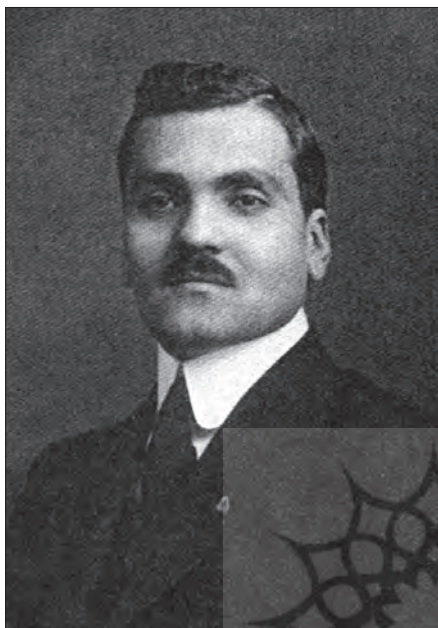


سیدحسین مدرس

انگلیسی مطالب فراوانی در تمجید از رضاخان به چاپ می‌رسانیدند و نیز نشریات طرفدار رضاخان و تا حدی روزنامه‌های روسی دانسته یا ندانسته تا آنجا پیش رفتند که رضاخان را شخصیتی مستقل و دشمن انگلیسی‌ها معرفی کرده و مخالفان داخلی او و از همه مهم‌تر علما و مجتهدان را وابستگان به سیاست انگلیس در ایران قلمداد می‌کردند که در راستای تبعیت از جنایت‌های بریتانیا به مخالفت با رضاخان قد علم کرده‌اند. حتی برخی نشریات به ظاهر مستقل لندن هم چنین وانمود می‌کردند که رضاخان مخالف سیاست بریتانیا در ایران بوده و مخالفان او در ایران و از جمله علما از سوی کارگزاران انگلیسی تحریک می‌شوند.^{۱۰۳}

در این برهه حساس و بحرانی به رغم آن که افراد و گروه‌های میانه‌رو و صلاح‌اندیش تلاش می‌کردند با ایجاد ارتباطی کمتر کدورت‌آمیز و تا حدی دوستانه میان رضاخان با شخص

سیدحسین مدرس راهی برای لگام زدن بر زیاده‌خواهی‌های او پیدا کنند، اما مثل صدر مشروطیت گروه‌های تندرویی بر آن بودند نقش و جایگاه علما و مذهب تشیع را در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور به حداقل رسانیده و با دنباله‌روی و تقلید به واقع کورکورانه از مظاهر تمدن غرب مقاصد خلاف قاعده خود را پیش ببرند. این گروه‌ها و افراد تندرو و غربگرا که می‌شد چهره‌های شاخصی از حزب دموکرات قدیم را در میان آنان شناسایی کرد، بر آن بودند تا با برپایی نظامی دیکتاتوری که رضاخان می‌توانست مظهر آن باشد، آن مقاصد و اهداف تحقق نیافته پیشین خود را حتی با قوه قهریه و تأسی به روش‌های ستمکارانه جامعه عمل بپوشانند. همچنان که برنامه‌های آتی رضاخان در راستای مدرنیزاسیون سطحی کشور در راستای تحقق همان هدف نامیمون و انحراف‌آمیز صورت عملی به خود می‌گرفت. این گروه تندرو که البته از همراهی‌های انگلستان هم بهره می‌بردند در آن برهه در ایجاد جوّ رعب و وحشت در فضای سیاسی و اجتماعی کشور نقش قابل توجهی داشتند. همچنان که قتل میرزاده عشقی شاعر و روزنامه‌نگار برجسته و منتقد



سیدحسین تقی‌زاده

سرسخت رضاخان هم از همان آبخخور نشأت می‌گرفت. هدف آن بود که فیما بین رضاخان و مخالفان او راه هرگونه امکان مصالحه‌ای مسدود بماند.^{۱۴}

میرزاده عشقی که نویسنده و شاعر زبردست و توانایی بود طی مقالات و اشعار پرنغز و گیرا موضوع جمهوری خواهی رضاخان را به شدت به سخره گرفته و او را عامل بلاراده انگلستان می‌دانست که صرفاً مجری خواست‌های استعماری بریتانیا در ایران است. عشقی در شعر زیبایی با عنوان «جمهوری سوار» رضاخان را به الاغی تشبیه کرده بود که انگلستان سوار بر آن و بدون آن که ردپایی بر جای بگذارد مقاصد نامشروع خود را در ایران دنبال می‌کند. عشقی، رضاخان را سرزنش می‌کرد که از جمهوری

مورد عنایت او فقط جهال و جاه‌طلبان بی‌وطن حمایت می‌کنند. بدین ترتیب بود که مأموران ناشناخته رضاخان در روز ۱۲ تیر ۱۳۰۳ او را به قتل رسانیدند.^{۱۵} در این بحبوحه علما و مجتهدان و نیز وعاظ در مساجد و منابر مردم کشور را هشدار می‌دادند در برابر جاه‌طلبی‌های رضاخان که آشکارا در راستای تبعیت از خواست‌های استعماری بریتانیا و به هدف هدم اسلام و استقلال کشور صورت عملی به خود می‌گیرد، ایستادگی کنند.^{۱۶}

در حالی که مدرس سخت مصمم بود مبارزاتش با رضاخان را تا عزل او از مقام نخست‌وزیری ادامه دهد و بر ایشان کاملاً آشکار شده بود که رضاخان در برابر اراده ملت، قانون اساسی و نظام مشروطیت حکومت، موضع گرفته است، با ترور میرزاده عشقی، عمال رضاخان کماکان بر جو رعب و وحشت در فضای سیاسی و اجتماعی کشور افزودند و در این میان واقعه قتل ماژور ایمری کنسول آمریکای تهران که برخی توطئه‌های انگلیسیان را در آن دخیل می‌دانستند، باعث شد تا رضاخان در تهران حکومت نظامی، اعلام کرده دامنه وحشت‌آفرینی‌ها را مضاعف‌تر سازد. مدرس ضمن مخالفت با برقراری حکومت نظامی از سوی خود و مردم مسلمان ایران از واقعه قتل ماژور ایمری ابراز تأسف کرده و طی نطقی در مجلس این رخداد را توطئه خارجی‌ان برای بدنام کردن ملت مسلمان ایران ارزیابی نمود که هیچ‌گاه به نتیجه مطلوب توطئه‌گران نخواهد انجامید.^{۱۷}

در این برهه که صاحبان نشریات و روزنامه‌های مخالف رضاخان از ترس او و عوام‌لش در مجلس متحصن شده و شواهد موجود از تنفر بی‌سابقه مردم کشور از شخص رضاخان حکایت می‌کرد، او بی‌اعتنا به فضای عمومی کشور کماکان به دهشت‌آفرینی‌های خود ادامه می‌داد و علاوه بر توقیف تمام نشریات مخالف، صدها تن از مخالفان خود را دستگیر و راهی زندان و یا نفی بلد کرد و افراد پرشماری در تهران و سایر شهرهای کشور مورد ضرب و شتم قرار گرفته و مجروح و مصدوم شدند. گاه قتل‌های پیدا و پنهانی هم صورت می‌گرفت و مهم‌تر از همه سخت‌گیری و اعمال فشار روزافزون به اقلیت مجلس بود که سیدحسن مدرس، نامدارترین عالم مشروطه‌خواه شیعه، در رأس همه آنان جای داشت. اما مدرس کماکان شجاعانه در برابر رضاخان ایستاده بود و در ۷ مرداد ۱۳۰۳ هم با اشاره به سوءرفتار عمال او و تشدید فساد و ستمکاری قشون و شهربانی پس از برقراری مقررات غیرقانونی حکومت نظامی که به عقیده ایشان: «ناگواری وضعیات و عملیاتی که می‌شود و رفتارهایی که می‌شود در سیصد سال، چهارصد سال استبداد سابقه نداشته است» دولت رضاخان را استیضاح کرد و تصریح نمود که «فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه است در رأس سیاست». شش تن دیگر از فراکسیون اقلیت هم پای ورقه استیضاح دولت رضاخان را امضا کرده بودند. به رغم آن که علی‌الظاهر دولت خود را برای روز ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ آماده می‌کرد تا به استیضاح‌کنندگان پاسخ دهد، همه کسانی که با رضاخان در ارتباط بودند و خلیقات او را می‌شناختند می‌دانستند که او چقدر از مخالفت نشریات و مجلس با خود و دولتش وحشت دارد. به ویژه این که سیدحسن مدرس هم در رأس استیضاح‌کنندگان باشد «این بود که شروع به تجهیزاتی کردند. از طرفی هر کس را که مظنون به دوستی با اقلیت [بود] حبس کردند. سپس گروه زیادی از پلیس مخفی و اعضای دوایر که زیر بار این کارها می‌رفتند، گردآوردند. چوب و چاقو و ششلول به مردم دادند و تجهیزاتی کردند که مگر قبل از استیضاح کار اقلیت را یک طرفی بکنند و از راه تهدید جلو استیضاح را بگیرند.»^{۱۸}

بدین ترتیب تا روز برگزاری استیضاح چنانکه دلخواه رضاخان بود برای ایجاد رعب و وحشت در میان نمایندگان مخالف و تجهیز طرفداران او از هیچ تلاشی فروگذار نشد. تا جایی که وقتی در روز موعود مدرس راهی مجلس شد طرفداران و عوامل رضاخان در آستانه مجلس شعار «مرده باد مدرس» دادند و او در پاسخ بلند فریاد زد: «زنده باد مدرس» و اضافه کرد: «اگر مدرس بمیرد دیگر کسی به شما پول نخواهد داد» و تا ورود به ساختمان مجلس چند بار دیگر هم در پاسخ مخالفان شعار «زنده باد مدرس» را تکرار کرد و گویا یک بار هم شعار داد: «مرده باد سردار سپه - زنده باد خودم» و این خشم رضاخان را برانگیخت که علی‌الظاهر شخصاً از زبان مدرس این شعار را شنیده و هجوم آورد تا او را مضروب کند.

آنچه بود با فضاسازی‌های مخالفان و رعب و وحشت ایجاد شده که تا حد کتک زدن شدید استیضاح‌کنندگان و از جمله سیدحسن مدرس و چند تن دیگر پیش رفت، موضوع استیضاح از دولت رضاخان مسکوت ماند. طی ماه‌های میانی و پایانی سال ۱۳۰۳ شمسی مدرس می‌کوشید به انحاء گوناگون راه را بر زیاده‌خواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های پایان‌ناپذیر سردار سپه سد کند و در همان حال رضاخان هم به این نتیجه رسیده بود که با تداوم نبرد رودررو با شخص مدرس قادر نخواهد شد به آن مقصد نهایی خود که همانا اورنگ پادشاهی بود دست پیدا کند. به همین دلیل به تدریج سیاست دوستی و نزدیکی نفاق‌آلود را با مدرس در پیش گرفت. تا جایی که تا اواسط سال ۱۳۰۴ چنین وانمود می‌شد که گویی رضاخان در جایگاه نخست‌وزیر مشروطه به تبعیت از قانون اساسی مشروطیت پایبند است و نیز تا حدی نظرات مدرس را پیرامون مسائل مختلف مبتلابه کشور صائب دانسته و علاقه‌مند است حتی از مشورت‌های او بهره بگیرد. حتی گفته می‌شد در جریان ترمیم کابینه رضاخان در شهریور ۱۳۰۴ و ورود نصرت‌الدوله فیروز و قوام‌الدوله به کابینه، مدرس هم دخیل بوده و امیدوار شده است روند پیش رو به تدریج سردار سپه را از تب و تاب مخالفت با قانون اساسی بیندازد و به تبع آن فرصت مغتنمی برای عزل او از مقام نخست‌وزیری فراهم شده و توطئه ساقط کردن سلسله قاجاریه ناکام بماند. اما رضاخان به رغم آن چه تظاهر می‌کرد هنوز کماکان به آن مقصود نهایی خود که نیل به سلطنت بود می‌اندیشید.^{۱۰۹} مدرس اوضاع و احوال کشور را با حضور رضاخان در رأس دولت و جاه‌طلبی‌های پایان‌ناپذیر او سخت خطرناک و بحرانی ارزیابی می‌کرد و طی چند نطق طولانی و هشداردهنده خود در مجلس هم این معنی را با نمایندگان مجلس در میان نهاده و حتی طرفداران رضاخان را تحذیر کرده بود که فقط برای نجات کشور از بحران‌های پیش رو حب و بغض‌ها و طرفداری‌های خلاف قاعده خود از رضاخان را که می‌تواند سرنوشت بسیار وخیمی را برای کشور رقم بزند، به کناری نهند. هر چند این هشدارهای مدرس در کوتاه مدت تأثیر قابل توجهی بر افکار نمایندگان بر جای می‌نهاد، اما سیر تحولات هیچ‌گاه چنان نمی‌شد که او انتظار و آرزوی آن را داشت.^{۱۱۰} مدرس بارها تلاش کرد، قاصد فرستاد و پیغام داد بلکه احمدشاه را به ایران فراخوانده مانع دیگری بر سر راه رضاخان قرار دهد؛ اما عوامل پیدا و پنهان داخلی هر بار احمدشاه را از فکر بازگشت به کشور منصرف می‌کردند و در حالی که محمدحسن میرزا هنوز در برابر رضاخان پایداری می‌کرد، تلاش می‌شد میان او با احمدشاه را برهم زده سوءظن ایجاد کنند.^{۱۱۱} از مدرس و چند تن دیگر هم که بگذریم مجلس پنجم از اوایل تابستان ۱۳۰۴ش تقریباً تحت کنترل کامل رضاخان قرار گرفته بود و هر آنچه او اراده می‌کرد به اصطلاح نمایندگان تصویب می‌کردند. بنابراین نوشته آگاهان به امور در آن روزگار: «خودش [رضاخان] می‌رود آنجا [مجلس] جلوس می‌کند، نوکرهای او دیگر چون و چرا

و مباحثه نمی‌کنند. می‌گویند هر وقت ماده را رئیس [مجلس] قرائت می‌کند به آخر آن رسیده، سردار سپه صورت خود را به سمت و کلا کرده خشم‌آلود نگاه می‌کند فوراً همگی قیام می‌کنند و ماده می‌گذرد.^{۱۱۲} عین السلطنه این اقدامات و موضع‌گیری‌های رضاخان در قبال مجلس را از طرح‌های انگلیسیان می‌داند و می‌نویسد:

کار به اینجاها کشیده [سردار سپه آشکارا به نمایندگان مجلس فحش ناموسی بسیار رکیک می‌دهد] شوخی بردار نیست. انگلیسی‌ها خیالاتی دارند. به توسط سیدضیاء و دیگران صورت نگرفت، به دست این آدم [رضاخان] دادند. بسیار بسیار خوب دارد انجام می‌دهد.^{۱۱۳}

اخبار و گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که رضاخان به رغم تداوم برخی ریاکاری‌های مذهبی از اوایل سال ۱۳۰۴ از هر فرصتی برای هتک حرمت و از میان برداشتن و منزوی ساختن مجتهدان، علما و طلاب و وعاظ مخالف خود در تهران و شهرستان‌ها غفلت نمی‌کرد و شواهد نشانگر آن بود که او علما و مجتهدان و وعاظی را که در میان مردم کشور از جایگاه بلامنازعی برخوردار بودند، بیش از هر گروه دیگری سد راه مقاصد خود می‌بیند.^{۱۱۴} هنوز هم کمافی‌السابق مساجد، منابر و تکایا نقش قابل‌توجهی در مخالفت با رضاخان ایفا می‌کردند و اسناد موجود هم از تداوم نفرت مردم کشور از رضاخان که عمدتاً در مساجد و مراکز مذهبی امکان بروز و ظهور پیدا می‌کرد، حکایت دارد.^{۱۱۵} چنان که رضاخان هم چند بار (البته نافرجام) تلاش کرد از قدرت بسیج‌گری مساجد و علما برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند و موفق نشد.^{۱۱۶}

از اوایل مهر ۱۳۰۴ رضاخان که اینک مصمم شده بود در آینده‌ای نه چندان دور سلسله قاجار را منقرض کند و در این باره با اطرافیان و طرفداران خود در مجلس و بیرون از مجلس و نیز انگلیسیان هماهنگی‌های لازم را کرده بود، با به راه انداختن بلوای نان که موجب اعتراضاتی شد، بسیاری از مخالفان سرسخت خود را دستگیر و روانه زندان ساخت و نیز مجلس را تحت فشار قرار داد. با این حال سیدحسن مدرس که مدتها بود تلاش می‌کرد با نوعی ممانعت از جاه‌طلبی‌های رضاخان شود، به رغم بیماری شدید در مجلس حاضر شده، رضاخان را به دلیل بلوای نان و دستگیری مخالفان مورد سرزنش قرار داد.^{۱۱۷}

از جمله حوادث این برهه که آن هم در راستای تقویت موقعیت رضاخان صورت عملی به خود می‌گرفت، قتل سردار معزز بجنوردی بود که در دوره جنگ اول جهانی با وطن‌پرستان و گروه‌های مخالف سیاست بریتانیا در ایران همکاری‌هایی کرده بود و آگاهان به امور، قتل او را به اشاره انگلیسی‌ها می‌دانستند.^{۱۱۸} بدین ترتیب تا پاییز ۱۳۰۴ تقریباً تمام مخالفان جدی رضاخان از میان برداشته شده و افراد مورد اعتماد او در میان رجال کشور و نیز نیروهای نظامی و شهربانی در رأس امور ریز و درشت کشور قرار گرفته بودند. در این بجهوحه رضاخان برای هم‌رأی ساختن

علما و مجتهدان شیعه در ایران و عراق وانمود ساخت قصد دارد در تقویت هر چه بیشتر مذهب تشیع بکوشد و مراکز دینی و علمی شیعیان را در ایران گسترش دهد. با این حال علما و مجتهدان حاضر نشدند با مقاصد خلاف قاعده او که طی چند سال اخیر شناخت بسنده‌ای از آن پیدا کرده بودند، همراهی نشان دهند.^{۱۱۹} همزمان با گسترش فضای رعب و وحشت در کشور از حدود مهر ۱۳۰۴ بدان سو تبلیغات گسترده پیرامون تمجید از رضاخان و انتقاد و - می‌شود گفت - فحاشی و هنجارشکنی درباره سلسله قاجاریه و شخص احمدشاه شدت و حدت کم‌نظیری پیدا کرد و سیل تلگراف‌های جعلی و بدون اساسی که خواستار انقراض سلسله قاجاریه بودند، بسیار پر شمار شد. طرفداران رضاخان به انحاء گوناگون و اساساً با تأسی به اقدامات خلاف قاعده و غیرقانونی به مجموعه فعالیت‌های خود در مجلس و بیرون از مجلس و در واقع اقصی نقاط کشور افزوده، جلسات سخنرانی، جشن و پایکوبی، تظاهرات و راهپیمایی ساختگی فراوانی بر ضد قاجاریه و در تحسین از رضاخان برپا شد و زمینه‌سازی‌ها در ضرورت انقراض سلسله قاجاریه و تقویض قدرت و حکومت به شخص رضاخان که با پشتیبانی‌های انگلیسیان هم همراه بود، نشان از آن داشت که این بار مخالفان رضاخان امکانی جدی برای اقدام بر ضد او نخواهند یافت و به تبع آن خلع قاجارها از سلطنت در آینده‌ای نه چندان دور عملی خواهد شد. در این راستا جو ترور و وحشت کم‌سابقه‌ای در کشور حاکم گردیده و صدها تن دستگیر، مجروح و مصادوم شده و عده‌ای از مخالفان هم به قتل رسیدند.^{۱۲۰}

در این میان نمایندگان مجلس بیش از دیگران تحت فشار قرار گرفتند؛ زیرا مقرر بود بر انقراض قاجاریه رأی دهند. بنابر نوشته آگاهان به امور در آن روزگار «رئیس‌الوزراء [رضاخان] دو تا دو تا، سه تا سه تا و کلا را احضار کرده و به آنها فرموده است اگر هر پیشنهادی بشود رأی ندهید دیگر رنگ و کالت و خیلی چیزها را نخواهید دید. اگر همراهی نکنید مملکت را اغتشاش می‌کنم و پول‌های خود را برداشسته، اروپا می‌روم»^{۱۲۱} شواهد و قراین موجود حکایت از آن داشت که مردم کشور عمدتاً مخالف هرگونه دستبرد و تغییری در قانون اساسی مشروطیت هستند و بنابراین تنها حربه زور خواهد توانست رؤیاهای سردار سپه را به واقعیت مبدل سازد. این موضوع در میان مردم آگاه کشور عیان بود که: «قانون اساسی ما را تمام اهل مملکت نظارت داشته و تصویب کردند به توسط علما و تجار و کسبه میرز طهران، متجددین اروپا رفته قانوندان با فضل ما و غیره و غیره نوشتند. یک چنین قانونی را نباید به توسط ناصر سیف و فلان مطرب و آوازخوان^{۱۲۲} تغییر داد و زشت است برای مملکتی که متصل قانون اساسی خود را تغییر دهد. آن وقت‌ها می‌گفتند لایتنر است، آسمانی است.» همه این خلاف‌کاریها به سیاست انگلیسی‌ها در ایران نسبت داده می‌شد.^{۱۲۳} خبر می‌رسید که در شهرهای مختلف و از جمله: «اصفهان بر ضد کسانانی که بر له رئیس‌الوزرا بودند شوریده و چهار

نفر کشته شده‌اند. رئیس تلگرافخانه را کتک زده‌اند که این تلگرافات [در حمایت از رضاخان] از قول کیست. تبریز مغشوش است و زد و خورد شده. علما از شهر بیرون رفته‌اند.»

آشکارتر شدن تلاش‌های تدریجی رضاخان و حامیانش برای اسلام‌زدایی از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور در عمیق‌تر شدن مخالفت‌های مردمی با طرح انقراض قاجاریه و صعود رضاخان به قدرت تأثیر کمی نداشت. برخی این اقدامات خلاف قاعده را در راستای تقویت «بهائیان و لاقیده‌ها» تفسیر و تعبیر می‌کردند.^{۱۲۴} و در حالی که گفته می‌شد میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک رئیس مجلس به دلیل آن که نمی‌خواست به هنگام طرح ماده انقراض قاجاریه در مجلس، ریاست آن را یدک بکشد از سمت خود کناره گرفته و مستوفی‌الممالک هم به همین دلیل راغب نیست در این مقام قرار گیرد، مخالفان رضاخان در مجلس و نیز بیرون از مجلس نگران بودند مبادا این بار سیدحسن مدرس در برابر زیاده‌خواهی‌های رضاخان سکوت کرده و مقاصد خلاف قاعده او، بدون اشکال از تصویب نمایندگان مجلس بگذرد. تقریباً هیچ‌کس از آگاهان به امور تردید نداشت که حرف‌شنوی و وعده‌های مساعد رضاخان به انگلیسی‌ها موجبات زوال سلسله قاجاریه را فراهم می‌آورد. به ویژه این که اخبار و گزارش‌های موجود از تداوم مخالفت‌ها و نگرانی‌های عمیق مردم کشور از طرح انقراض قاجاریه و تفویض حکومت به رضاخان حکایت داشت و «محققاً باید دانست [و] همه می‌دانند ضرباً زور است» و «همه مردم ناراضی هستند، اما قدرت نفس کشیدن ندارند. زور، پول به دست یک جمعی است که خود را بنده و مرده و فدایی این آدم [رضاخان] می‌دانند.» هر چه زمان موعود نزدیکتر می‌شد، سیاست تهدید، تطمیع و تزویر بیشتر و بیشتر به کار گرفته می‌شد. چنان که گفته می‌شد: «اوضاع تیره است، تمام تلگرافات [جعلی] ولایات مثل ایام جمهوری می‌رسد و امر به قدری واضح و آشکار است که من محتاج ذکر دلایل نیستم. از تجار و کسبه و مردم دیگر به قدری در این مدت دستگیر کردند که حساب ندارد. هر کس را ممکن بود پول و شغل دادند. بیشتر در نظمیہ مفتش کردند. جمعی را که ممکن نشد یا تبعید کردند یا در سیاه‌چال نظمیہ نگاه داشته‌اند، یا به دیار عدم فرستادند و کسی خبر نشد. به این جهات کسی نیست طرفیت کند.»^{۱۲۵}

در تهران و مراکز استان‌ها تمام متنفذین و مؤثران در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور ولو بالاجبار به مراکز حکومت و قشون فراخوانده شده و مهر و امضای آنان بر پای نامه‌هایی ساختگی و جعلی که حاکی از تقاضای انقراض قاجاریه و صعود رضاخان به سلطنت بود، ثبت می‌شد. تلگرام‌های پرشماری از ولایات جعل می‌شد که متضمن تهدید اهالی تهران برای موافقت با عزل احمدشاه از سلطنت و جایگزینی رضاخان در آن مقام بود. پیشاپیش شایع ساخته بودند که حتی قبل از تأیید مجلس، تمام دولت‌های عالم سلطنت رضاخان را به رسمیت شناخته‌اند و «فقط طهران است که بی‌حسی می‌کند.»^{۱۲۶} آگاهان به امور در آن روزگار تمهیدات رضاخان و طرفدارانش در



اجتماع مردم در کاخ نخست‌وزیری و تقاضای نظام جمهوری (۱۳۰۲ش)

تهران، مجلس و سایر شهرهای کشور برای فراهم آوردن موجبات انقراض قاجاریه و نصب رضاخان به مقام سلطنت را چنین صورت‌بندی کرده‌اند:

از واقعهٔ جمهوری که سردار سپه و عمال وی تظاهرات زیادی کرده ولی نتیجه به عکس گرفتند این تجربه را آموخته بودند که برای احراز موفقیت در موقع تغییر سلطنت هر چه ممکن باشد وسایل کار و مقدمات آن را خیلی بی سر و صدا و در لفافه انجام دهند و تظاهراتی نکنند تا حریف هشیار شود. به همین جهت تا اواخر مهرماه ۱۳۰۴ تظاهرات شدیدی علیه قاجاریه به عمل نیاوردند ولی سردار سپه مخفیانه همه‌گونه پیش‌بینی‌های لازم و تدارکات خود را می‌دید. منجمله چندی به شب نهم آبان مانده بود که خدایارخان به تدین، رهنما، دبیراعظم بهرامی، سیدمحمد صادق طباطبایی، سلیمان‌میرزا، احیاءالسلطنه و گویا میرزا کریم‌خان رشتی اطلاع داد که فردا سردار سپه قبل از طلوع آفتاب می‌خواهد شما را ملاقات کند، بهتر این است که شب را منزل من بخوابید و صبح زود در تاریکی به منزل سردار سپه برویم. حضرات شب را منزل خدایارخان به سر بردند و هر یک برای آن که خوابش نبرد به چیزی خود را مشغول کرد. یکی کتاب می‌خواند، یکی با رفیقش صحبت می‌کرد و به همین نحو تمام شب خود را مشغول کردند. صبح هنگام سپیده‌دم حرکت کرده به منزل سردار سپه رفتند و در اطاقی از سردار سپه

ملاقات نمودند. سردار سپه تسبیح خود را از جیب درآورده اظهار داشت من می‌خواهم با شما هم‌عهد بشوم که در مسائل مهم مملکتی با یکدیگر متحد و متفق باشیم و سر تسبیح را به دست حضرات داده و هر یک گوشه‌ای از تسبیح را گرفتند. خدایارخان هم گوشه‌ای از تسبیح را گرفت. روز بعد یکی از آنها در روزنامه‌ای زیر عنوان «تسبیح مقدس» مقاله‌ای نوشت. سردار سپه از این عهدها با سایر متنفذین و وکلا و رجال بسته و منظور او از همه این بند و بست‌ها تغییر سلطنت و خلع قاجاریه بود. به طوری که گفتیم تمام این عملیات محرمانه و خیلی در پرده انجام می‌گرفت ولی از اول آبان ماه به دستور امرای لشکر تلگراف‌های زیادی از تمام ایالات و ولایات به مجلس و بعضی از جراید علیه قاجاریه مخابره شد. منشأ این تلگراف‌ها چه بود؟

در شهرستان‌ها اشخاصی را وادار می‌نمودند که تلگراف‌هایی علیه قاجاریه به مجلس مخابره نمایند. به تلگراف‌خانه‌ها هم دستور داده بودند در موقع قبول این قبیل تلگراف‌ها از مخابره‌کنندگان مطالبه وجه نمایند، به همین جهت تلگراف‌های مفصل و زیادی به مرکز مخابره می‌شد ولی پس از انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی تلگراف‌خانه‌ها به زور سرنیزه از مخابره‌کنندگان آن تلگراف‌ها مطالبه وجه نموده و تا دینار آخر آن را وصول نمودند.

۲۲۲

همچنین اوراق زیادی به نام شب‌نامه که مبنی بر درخواست خلع سلطان‌احمدشاه و انزجار و تنفر از سلسله قاجار بود در روز روشن از روز چهارم - پنجم بین مردم منتشر می‌شد. خیلی مضحک است شب‌نامه را موقعی باید منتشر نمود که منتشرکنندگان از مأمورین دولت واهمه داشته باشند ولی این شب‌نامه‌ها، شب‌نامه‌ای بود که در روز روشن و با کمال آزادی و بدون ترس و حتی به دست عمال شهربانی منتشر می‌شد.

نیز از اول آبان ماه چادرهایی در مدرسه نظام برپا و وسایل آشپزخانه، آبدارخانه و پذیرایی برای عده‌ای در نظر گرفته شد و دسته‌های مختلفی که شاید مجموع آن از چهارصد یا پانصد نفر تجاوز نمی‌کرد از روز چهارم یا پنجم آبان به نام طبقات و اصناف مختلفه و تجار در آنجا جمع شده به عنوان انزجار از سلسله قاجار و درخواست خلع احمدشاه متحصن گردیدند. متحصنین از چه طبقاتی بودند؟

۱. عده‌ای از هوچی‌های طرفدار سردار سپه در چادرهای مخصوص جای گرفتند.
۲. عده‌ای بی‌سر و پا که همیشه برای سورچرانی حاضرند به واسطه آن که پذیرایی خوبی از آنها به عمل می‌آمد نوکر شکم خود شده در چادرها قرار گرفتند.
۳. روز هفتم آبان به عده‌ای از تجار و رؤسای اصناف بازار که از معمرین و یا لااقل از کسانی [بودند] که از سردار سپه و نفوذ او ملاحظه داشتند به وسیله کلانتری خبر کردند که سردار سپه

برای امر لازمی با آنها می‌خواهد به مشاوره بپردازد و بایستی به منزل مشارالیه بروند. این عده نیز که شاید در حدود سی - چهل نفر از اشخاص معروف و محترم بازار بودند حرکت کرده به طرف منزل سردار سپه رفتند ولی همین که جلو منزل رسیدند آنها را به مدرسه نظام راهنمایی کرده گفتند آنجا باشید تا سردار سپه بیاید. این عده وقتی وارد مدرسه نظام شدند و چگونگی اوضاع و احوال را از نزدیک مشاهده کردند فهمیدند که آنها را برای چه خواسته‌اند و چه کلاهی سر آنها رفته و اگر احیاناً بخواهند خارج شوند از خروج آنها جلوگیری به عمل خواهد آمد.

۴. دسته‌ای هم که از عمال سردار سپه بوده و این اجتماع با تبلیغات و فعالیت آنها تشکیل شده بود بین متحصنین مصنوعی افتاده و آنها را وادار می‌نمودند که تظاهراتی علیه قاجاریه نمایند. مجموع این عده متحصنین مدرسه نظام را تشکیل می‌داد. پذیرایی متحصنین خیلی خوب بوده و اگر این پذیرایی ادامه داشت شاید همه روزه بر تعداد متحصنین افزوده می‌گردید.

از روز پنجم آبان داور و تیمورتاش و یکی - دو نفر دیگر از کلای طرفدار سردار سپه طرح مربوط به انقراض قاجاریه را تهیه و بدو یکی یکی و کلا را به منزل سردار سپه برده در یک زیرزمینی وارد می‌کردند و آن طرح را ارائه و ذیل آن امضا می‌گرفتند. البته موافقین که بدون چون و چرا امضا می‌کردند ولی مخالفین و یا وکلایی که معناً از این جریان ناراضی بودند از امضا امتناع می‌ورزیدند. با این دسته برای گرفتن امضا طور دیگری معامله می‌شد. از بعضی از آنها با دادن وعده‌هایی امضا می‌گرفتند، از برخی دیگر با تهدید و به اصطلاح نصیحت و بیم و امید امضا می‌گرفتند. عده‌ای هم رفته طرح را دیدند ولی از امضا با هر قیمتی جداً خودداری کردند. برای این که افکار عامه را مشغول کنند و تهیه نقشه خود را به موقع اجرا گذارند طرق زیر را اتخاذ نمودند:

۱. ایجاد نمایشگاه بزرگی در خارج شهر. برای این منظور در نازی‌آباد، سه - چهار کیلومتری شهر، نمایشگاه عظیمی تشکیل دادند. چادرهای متعددی که در حدود دویست - سیصد دستگاه می‌شد و غرفه‌های زیبایی که از یک ماه قبل مشغول ساختمان آن بودند با چوب و گچ به اشکال زیبایی بر سر پا کردند. در این غرفه‌ها و چادرها انواع و اقسام نمایش‌های فلاحتی جالب توجهی نشان داده می‌شد. در غرفه‌های دیگری محصولات و امتعه خارجی و داخلی به معرض نمایش گذارده شده بود. در بعضی غرفه‌ها بعضی حیوانات سبع و غیر اهلی که از اطراف و اکناف جمع‌آوری کرده بودند در قفس‌هایی جلب توجه می‌کرد. خلاصه تماشای این غرفه‌ها و چادرها و دیدن عملیات ماشین‌های فلاحتی حداقل دو - سه ساعت وقت تماشاکنندگان را می‌گرفت و یکی - دو ساعت هم وقت لازم بود تا مردم از شهر به نازی‌آباد

رفته و مراجعت نمایند، با این ترتیب حداقل پنج - شش ساعت از وقت مردم بدون سر و صدا گرفته شده بود و همه روزه چندین هزار نفر زن و مرد برای تماشا به نمایشگاه مزبور می‌رفتند. همچنین شب‌ها نیز سینماهای مجانی داده می‌شد تا عده‌ای هم وقت شب خود را در آن سینماها بگذرانند.

۲. ائتلاف وقت مردم در دکان‌های خبازی. برای آن که طور دیگری هم وقت مردم را گرفته و به آنها مجال تعمق در جریان‌های سیاسی را نداده باشند سیاست کمی نان تعقیب شد و به خبازها جنس کمتر از مصرف روزانه داده می‌شد. در نتیجه اتخاذ این سیاست طبیعی بود که در دکان‌های خبازی ازدحام می‌شود، عده‌ای از مردم از صبح تا ظهر با هزار زحمت یکی - دو نان به دست می‌آوردند و منظور از این عملیات این بود که مردم را به خود مشغول کرده فرصت تفکر در جریان‌ات روزانه را از آنها سلب کرده باشند.^{۱۳۷}

در چنین شرایطی بود که صحنه‌گردانان و کارچاق‌کن‌های رضاخان در مجلس و بیرون از مجلس، طی روزهای نخست آبان ۱۳۰۴ مخفیانه ماده واحده‌ای به شرح زیر تنظیم کردند تا به اصطلاح در صحن علنی مجلس طرح و مورد تأیید و تصویب نمایندگان قرار گیرد:

ماده واحده: مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌کند. تعیین تکلیف قطعی حکومت موقوف به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶-۳۷-۳۸-۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

به دنبال آن طی روزهای ششم و هفتم آبان نمایندگان مجلس با اراده خود و یا تحت فشار عمال رضاخان به زیرزمین کاخ نخست‌وزیری فراخوانده شده و ماده واحده مذکور را تأیید کردند. به ویژه اقلیت مخالف مجلس برای موافقت با این ماده به شدت مورد تهدید قرار گرفت و نهایتاً جز چند تن تقریباً همگی نمایندگان بر پای ورقه مذکور مهر تأیید زدند. اینک چنین به نظر می‌رسید که دیگر برای طرح علنی این ماده واحده در مجلس مشکلی جدی بروز نخواهد کرد. سیدحسن مدرس در رأس همان چند تنی بود که حاضر نشدند بر این ماده واحده صحنه نهند. با این حال برای روز موعود (۷ آبان ۱۳۰۴) رضاخان تدارکات مرعوب‌کننده و وحشت‌آفرین پرشماری را دیده بود. چاقوکشان، تروریست‌ها و جنایتکاران بسیاری برای برخورد قهرآمیز و حتی قتل مخالفان این لایحه در میان نمایندگان و نیز دیگر مردم در مجلس و اطراف آن تجهیز و به کار گرفته شده بودند و در صف تماشاگران مجلس تروریست‌های متعددی در لابلائی طرفداران رضاخان گنجانیده شده بودند. تصمیم گرفته شده بود هرگاه یکی از مخالفان (اقلیت) در صحن علنی مجلس با ماده واحده مذکور از در مخالفت درآمد توسط تروریست‌های تعیین شده به قتل



نمایندگان مجلس شورای ملی (سیدحسین مدرس در عکس مشاهده می‌شود)

برسد. چنان که به هنگام طرح لایحه در مجلس برخی از ناطقین طرفدار رضاخان (و به طور مشخص تر و عیان تر علی‌اکبر داور) این معنی را تقریباً آشکارا به اقلیت مجلس گوشزد کردند. اما محمدتقی ملک‌الشعراى بهار که به رغم اطلاع از خطرات پیش رو در مجلس حضور یافته بود طی سخنانی مستدل، آشکارا مخالفت خود را با تغییر قانون اساسی و انقراض قاجاریه اعلام کرده و بلافاصله از مجلس خارج شد و این در حالی بود که آدم‌کشان رضاخان به سرعت برای قتل او و ایجاد رعب و وحشت وارد عمل شده بودند.^{۱۲۸}

در حالی که رضاخان آن شب در میهمانی سفارت فرانسه در تهران بود، تروریست‌های او، به اشتباه، واعظ قزوینی، مدیر روزنامه نصیحت قزوین را که شباهت ظاهری تامی به ملک‌الشعراى بهار داشت، در محوطه مجلس به قتل رسانیدند. بدین ترتیب بود که در جلسه آتی مجلس که موضوع انقراض قاجاریه در دستور کار نمایندگان قرار گرفت، ملک‌الشعراى بهار حضور نداشت. سیدحسین مدرس، دکتر محمد مصدق، سیدحسین تقی‌زاده، یحیی دولت‌آبادی و حسین علاء از معدود نمایندگان مخالف لایحه مذکور در آن جلسه موعود روز ۹ آبان ۱۳۰۴ بودند. برای برخورد پارلمانی با این گروه معدود هم بسیاری از نمایندگان طرفدار رضاخان آماده شده بودند.^{۱۲۹} در این

جلسه سیدحسن مدرس پس از آن که نتوانست طرفداران رضاخان را از موافقت با ماده واحده کذایی منصرف کند، با اشاره به این موضوع که مجلس نمی‌تواند در این باره وارد بحث شود، تصریح کرد: «اخطار قانونی دارم. ماده‌اش این است که خلاف قانون اساسی است. اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی‌شود در اینجا طرح کرد.»

و در حالی که صحن علنی مجلس را ترک می‌کرد تا در رأی‌گیری غیرقانونی ولو به عنوان مخالف شرکت نکند، اضافه نمود: «صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است.»^{۱۳۰}

در حالی که مردم کشور از شنیدن خبر انقراض قاجاریه و دستبرد عوامل رضاخان در مجلس به قانون اساسی بهت‌زده و به شدت ناراحت بودند، رضاخان به سرعت مهیای برگزاری جشن و پایکوبی و تبعید محمدحسن میرزا ولیعهد از ایران می‌شد. کسبه و تجار و سایر مردم کشور جهت پرداخت هزینه‌های برگزاری جشن‌ها به شدت تحت فشار قرار می‌گرفتند و کار از تهدید و توهین گذشته بود. در این میان چاپلوسی‌ها هم کم نبود. بسیاری از جاه‌طلبان سیاسی، تجار، کسبه و غیره جهت دستیابی به موقعیت‌های مطلوب‌تر در تأیید و تمجید رضاخان از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. چنین بود که با تصویب آن ماده واحده تأسف‌بار:

به سرعت باد و برق این مسئله مهم گذشت. این جا [ایران] هم یکی از ممالک سلطنت‌نشین دولت انگلیس شد. مثل مصر، عراق، فلسطین و هندوستان. سردار سپه هم فیصل و ابن سعود و غیره. باز تا این درجه هم دست از ما بردارند خوب است. این شد نتیجه قشون متحدالشکل که از آرزوهای انگلیسی‌ها بود. این شد نتیجه اعتماد و بزرگ کردن یک آدم پست و نانجیب [رضاخان]. چه عیب دارد ایران شاه و سلاطین عجیب و غریب خیلی به خود دیده از مسگر، رامشگر، عرب، ترک، تاجیک، افغان و غیره و غیره. اینک هم یک مهتر افیونی را تماشا و تعظیم کنند. انگلیسی‌ها با ما کارها دارند. برکندن یک درخت که‌نسال قوی خیلی دشوار است تا افکندن یک نهال تازه که ابداً ریشه و بال و پر ندارد.^{۱۳۱}

این معنا را البته بسیاری از مردم کوچه و بازار هم درک می‌کردند. چنان‌که:

سه شب [به میمنت خلع قاجارها] چراغان بود، [اما] مردم بشاش نبودند. زنده‌باد [به رضاخان] نمی‌گفتند. باطناً مردم غمگین هستند. اما قدرت دم زدن ندارند. فوراً آژان جلب نظمیه می‌کند. چنانچه جماعتی از زن و مرد را امشب [۱۲ آبان ۱۳۰۴] به همین جرم دستگیر کردند.^{۱۳۲}

با اعلام انحلال سلسله قاجار، رضاخان که اینک مهیای صعود به سریر سلطنت می‌شد در ۲۹ آذر ۱۳۰۴ در مقام نخست‌وزیری جای خود را به محمدعلی فروغی داد و او تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ در این سمت باقی بود. پس از او در طول دوران سلطنت رضاشاه به ترتیب افراد زیر در رأس دولت قرار گرفتند: میرزااحسن‌خان مستوفی‌الممالک (تا ۵ خرداد ۱۳۰۶)؛ مهدی قلی‌خان



رضاخان در مراسم تاجگذاری (۱۳۰۵ش)

هدایت مخبرالسلطنه (تا ۲۱ شهریور ۱۳۱۲)؛
(محمدعلی فروغی (تا ۱۰ آذر ۱۳۱۴)؛ محمد
جم (تا ۳ آبان ۱۳۱۸)؛ احمد متین دفتری (تا
۴ تیر ۱۳۱۹)؛ علی منصور (تا ۵ شهریور
۱۳۲۰)؛ و محمدعلی فروغی (از ۵ شهریور
۱۳۲۰ تا ۱۷ اسفند ۱۳۲۰). ۱۳.

طی چند ماهی که تا زمان انقضای مجلس
پنجم (در ۲۲ بهمن ۱۳۰۴) وقت باقی بود،
رکود و کساد محسوسی بر فعالیت آن و
نیز نمایندگان مستولی شد. چند تنی که با
لایحه انقراض قاجاریه مخالفت کرده بودند،
دیگر در مجلس حضور نیافتند و از آن پس
مجلس یکسره تحت کنترل عوامل رضاخان
قرار گرفت. سید محمد تدین که نقش قاطعی
در تصویب آن لایحه کذایی ایفا کرده بود،
رئیس مجلس شد تا چنان که دلخواه رضاخان
بود، مجلسیان را با عقاید و خواست‌های او

همراه سازد. در ۱۷ آبان ۱۳۰۴ هم وزارت امور خارجه موضوع تفویض حکومت موقتی ایران
به رضاخان را به اطلاع نمایندگان کشورهای دارای روابط سیاسی با ایران رسانید. انگلیس اولین
کشوری بود که این حکومت را در ایران به رسمیت شناخت. رضاخان هم طی بیانیهای تصریح
کرد، از آن پس در راستای رفاه عموم مردم و نیز تقویت احکام شرع مقدس اسلام از هیچ تلاشی
فروگذار نخواهد کرد. هر دو این مدعیات طی سال‌های آتی حکومت رضاخان اساساً مورد
بی‌اعتنایی قرار گرفت و چه بسا هم حقوق ملت و نیز احکام و قوانین شرع به شدت مورد تعرض
واقع شد. اما مهم‌ترین اقدام حکومت در آن مقطع برگزاری تقلب‌آمیز و کاملاً دلخواهانه انتخابات
مجلس مؤسسان بود که مقرر بود انقراض قاجاریه و قرار گرفتن رضاخان و وارثانش بر تخت
سلطنت ایران را به اصطلاح به تصویب نهایی رسانیده، قانونی سازند. به همین دلیل در شرایط
مخالفت و سرخوردگی شدید مردم، رضاخان و عوامل او در تهران و سایر شهرهای کشور و
اساساً با مداخلات ستمکارانه شهربانی و نیروی قشون و دیگر جاه‌طلبان سیاسی و غیره که به
صعود در پلکان ترقی امید بسته بودند، کاندیداهایی پیشاپیش دست‌چین شده و مورد اعتماد در

به اصطلاح انتخابات شرکت داده شدند و در حالی که مخالفان رضاخان اجازه نیافته بودند در انتخابات مجلس مؤسسان حضور پیدا کنند، هر که را خواستند به عنوان حائز اکثریت آرا راهی مجلس مؤسسان ساختند.^{۱۳۴} آگاهان به امور در آن روزگار نوشته‌اند که در جریان به اصطلاح انتخابات مجلس مؤسسان: «مردم را با پشت گردنی برای گرفتن تعرفه می‌برند. در ولایات می‌گویند یک مشت رأی برای هر کس که منظور نظرشان است توی صندوق ریخته و سپس بیرون آورده قرائت می‌شود. هر کس را برود رأی بدهد که خودشان اسم نبرده و صورت نداده باشند فوری دستگیر می‌کنند. اگر از آن بی‌سر و پاها باشد فوراً ورقه دیگری به دستش داده، می‌گویند این را به صندوق بینداز. اگر آدم حساسی باشد متعلق به یک دسته، فوری حبس می‌کنند تا سایر همکاران او تکلیف خود را بدانند. بیشتر مردم هم از اصل نرفتند. شعبده‌بازی هم این قسم نمی‌شود.»^{۱۳۵} رضاخان سخت عجله داشت در کوتاه‌ترین زمان ممکن نمایندگان دلخواه او در مجلس مؤسسان گرد آمده و مأموریت محوله را بدون کمترین مخالفت به انجام رسانند.

بدین ترتیب بود که: «انتخابات تمام شد. بیشتر از دهات مردم را آوردند. یک روز تمام شمراخی‌ها را آوردند.^{۱۳۶} میدان توپخانه مملو [از] شمراخی شد که غالب مردم وحشت کردند که یک خبری شده. یک روز دولابی‌ها را آوردند، بیشتر از شمراخی‌ها. مردم قاه قاه خنده می‌کنند. از ولایات و کلا می‌آیند. با تلگراف اعتبارنامه می‌رسد. می‌گویند اتومبیل می‌برند درب خانه آنها را سوار می‌کنند برو. از عقب اعتبارنامه خواهد رسید. دو برابر وکلای مجلس شورای ملی وکیل مؤسسان باید حاضر شود. ممکن است از همین وکلای حاضر وکیل مؤسسان منتخب شوند و بیشتر هم همین قسم شده. مقصود این است یک جمعی در تکیه دولت به این اسم حاضر شوند. ارباب کیخسرو مشغول ترتیب تکیه دولت است. همانها که باید منتخب شوند، شدند. احتشام‌زاده پسر احتشام‌الواعظین که معاون حکومت نظامی است اول وکیل تهران شد که خداوند قادر متعال شاهد است یک نفر از هزار نفر، بلکه دو هزار نفر اهل تهران این آدم را نمی‌شناسند. تا قبل از معاونت همین معاودی که امروز او را می‌شناسند نمی‌شناختند کیست. از قبیل مشیرالدوله، مستوفی، تقی‌زاده انتخاب نشدند.»^{۱۳۷}

همگان می‌دانستند که این طرح‌ها از آن انگلیسی‌هاست و «زر، زور، تدابیر انگلیس ممکن نیست پیش نرود. این کار بایست بشود. این نقشه امروز هم پیش نمی‌رفت، نهصد و نود و هشت نقشه دیگر متعاقب آن بود. کلنل فریزر آتاشه میلتر سفارت انگلیس که سابقاً رئیس پلیس جنوب (S.P.R) بود و فارسی را بهتر از ما حرف می‌زند، روزی سه مرتبه خانه سردار سپه می‌رود و به او درس می‌دهد. روزنامه مجلس که تفصیل [مجلس مؤسسان] و مذاکرات آن را درج نموده است الحاق کتاب شد تا قارئین بدانند که به چه نیرنگ و شعبده‌بازی دولت انگلیس یک سلطنت پوشالی [مقصود سلطنت رضاخان است] برای این مملکت انتخاب نمود و او را هم دلخوش کرده که نسل بعد نسل خواهد بود. حقیقتاً

باید در مقابل همچو پلتیکی تعظیم کرد. یک کدخدای دهی را بخواهند بیرون کنند و کدخدای دیگری به جای او بگذارند به این سهولت، به این آرامی نمی‌شود. تهنیت بگویم به ملت مقتدر انگلیس را. آدمی که تا پانزده سال قبل سر یک فنجان عرق و صد دینار سیرابی سر قبر آقا یا حوالی قزاقخانه نزاع، قمه‌کشی می‌کرد، توی سر مردم می‌زد و تا چهار سال قبل کسی اسمش را نمی‌دانست امروز بدین مقام و مرتبه می‌رسد که همه کس حیران است.»^{۱۳۸}

بدین ترتیب بود که به اصطلاح نمایندگان ملت که قریب به اتفاق آنان طبق قرار قبلی و مداخلات و تقلبات انکارناپذیر عوامل رضاخان به مجلس مؤسسان راه یافته بودند، از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ و با تشکیل پنج جلسه مذاکرات که آخرین آن در روز یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۰۴ برگزار شد، با دستبرد به قانون اساسی مشروطیت، اصول ۳۶، ۳۷ و ۳۸ متمم آن را تغییر داده، سلطنت ایران را در حق رضاخان و اعقاب او برقرار ساختند.^{۱۳۹}

در همین بحبوحه به سرعت و در موارد متعدد به صورت سبعانه و گستاخانه روند قاجارزدایی اوج گرفته، اسامی قاجاری و یا منسوب به شاهان و بزرگان قاجاریه از سر در مراکز و امکانه مختلف خیابان‌ها، مدارس، سازمان‌های گوناگون دولتی و خصوصی و غیره محو شده و عمدتاً نام پهلوی بر آن نهاده شد. ضمن این که همین نام پهلوی هم که مقرر شده بود رضاخان خود را بر آن ملقب سازد، پیش از آن پسوند نام محمود پهلوی نامی بود که از آن پس بالاجبار نام و فامیلش را به محمود محمود تغییر داد. از آن پس فقط باید خاندان سلطنت با نام خانوادگی پهلوی شناخته شوند.^{۱۴۰} اعمال فشارها بر اқشار مختلف مردم خیلی زود محسوس شده بود و شواهد حاکی از آن بود که مردم از تحولات اجباری پیشامد کرده در عرصه سیاسی، هیچ‌گونه رضایتی ندارند و «مردم بهت‌زده شده‌اند. همه ناراضی، همه می‌دانند دست تسلط انگلیس است. اما احدی قدرت حرف زدن ندارد. غالب چیزها گران شده است، زیرا تمام مال را دولت گرفته، همه را نظامی می‌برد.

طی یکی - دو ماهی که از پایان کار مجلس مؤسسان سپری می‌شد آشکارتر شده بود که شیوه دیکتاتوری و مستبدانه حکومت به تدریج و مداوم در اقصی نقاط کشور گسترش می‌یابد و رضاشاه خیلی زود و صراحتاً از قانون اساسی مشروطیت عدول کرده در کار دولت و مجلس مداخلات ناروایی نموده و می‌گوید «من به تمام کارها دخالت می‌کنم.» آگاهان به امور در ورای این خیمه شب‌بازی تأسف‌آور که به یکباره دیکتاتوری جایگزین نظام مشروطه شد، مشارکت و مداخلات تعیین‌کننده‌تر انگلیسیان را می‌دیدند: «مردم مثل میت‌اند و باور نمی‌کنند تغییر سلطنتی داده شد. همگی منتظر یک وقایعی می‌باشند. انگلیسی‌ها در این رل که بازی کردند به کلی مردم رم کرده متصل تف و لعنت می‌فرستند.»^{۱۴۱} ... در دهات هیچ آذوقه نیست و با این حال این دسته مأمور می‌رود، دسته دیگر وارد می‌شود. مردم دهات به جان آمده‌اند. دادرس هم نیست. تمام مردم و تمام اعضای ادارات دیگر در

مقابل نظامیان نقش دیوارند. نظامی خدای دهاتی‌ها و شهری‌ها شده است. امروز همه این مردم از این پیشامد ناراضی‌اند و اگر صد قلب را بشکافند دو تایی آن نسبت به این آدم [رضاشاه] و نظامیان او تلافی ندارد و چون سر ندارند همه سامت [صامت] هستند. یک [شیخ محمد] خالصی زاده [مجتهد مشهور که از سوی انگلیسی‌ها از عراق به ایران تبعید شده بود] سر شد و جمهوری [مقصود غائله جمهوری خواهی است] را در یک روز و یک ساعت برهم زد، در حالی که موافقین جمهوری چندین برابر این سلطنت پوشالی است که همه می‌دانند به دستکاری انگلیس صورت گرفته.^{۱۴۲} علاوه بر مردم کشور از اقشار مختلف به تدریج بسیاری از افراد و گروه‌هایی هم که به انحاء گوناگون در فاصله کودتا تا سلطنت رضاخان را حمایت کرده و نقش قابل توجهی در پیشبرد اهداف و مقاصد او ایفا کرده بودند از ادامه حضور و نقش آفرینی و احیاناً خودنمایی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور منع شده و به آنان گوشزد شد که «دولت امروز محتاج حمایت شما نیست.» خیلی زود هم آشکار شد که از این پس کابینه و هیأت دولت و شخص رئیس‌الوزرا (نخست‌وزیر) در برابر خواسته و اراده رضا شاه که به سرعت در راه مشروطیت‌زدایی باز هم بیشتر گام برمی‌داشت هیچ‌گونه استقلال عملی نخواهد داشت. موضوع بدون مسئولیت بودن شاه (طبق اصل ۴۴ قانون اساسی مشروطیت) به سرعت رنگ می‌باخت. چنان که وقتی محمدعلی فروغی پس از مدت کوتاهی بر آن شد از نخست‌وزیری کناره‌گیری کند، رضا شاه به صراحت به او فهماند که دیگر دوره استعفا بازی‌های دلخواهانه نخست‌وزیران و البته دیگر اعضای کابینه سپری شده است و گفته بود همان گهی که آن یکی خواهد خورد که به جای تو بیاید خودت برو بخور.^{۱۴۳}

از سوی دیگر امنیت قضایی، مدنی، سیاسی و اجتماعی روز به روز به حداقل رسیده و حقوق مردم کشور پایمال اراده شاه و سردمداران حکومت و نیروهای نظامی و انتظامی شده و بحران اقتصادی و سختی معیشت، همزمان با فزونی اجحافات حکومت، سخت مضاعف گردید.^{۱۴۴} بدین ترتیب بود که وقتی رضاخان در روز سه‌شنبه ۲۴ آذر ۱۳۰۴ رسماً در مجلس دوره پنجم شورای ملی به عنوان پادشاه سوگند یاد کرد و نهایتاً هم در روز یکشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد، بسیاری از علایم و نشانه‌های عدول از نظام مشروطه حکومت و زیر پا نهادن حقوق اساسی ملت ایران را بروز داده بود و بدین ترتیب همگان به سرعت دریافته بودند که در جبین او نخواهند توانست نور رستگاری پیدا کنند.^{۱۴۵}

پانوشتها

- ۱- «ایران از قرارداد ۱۹۱۸ تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به روایت اسناد»، به کوشش موسی فقیه حقانی، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۲۳۷-۲۳۲.
- ۲- دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۱۲-۱۰۵.
- ۳- قهرمان میرزاسالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸، ج ۷، صص ۵۶۹۹-۵۶۹۸.
- ۴- همان، ج ۷، صص ۵۷۴۰-۵۷۲۲ و صص ۵۸۰۱-۵۷۹۵.
- ۵- همان، ج ۷، صص ۵۷۸۱-۵۷۵۰.
- ۶- امیل لوسونور، نفوذ انگلیسی‌ها در ایران، ترجمه محمدباقر احمدی ترضیزی، چاپ اول، تهران، کتاب برای همه، ۱۳۶۸، صص ۱۹-۱۷.
- ۷- مقصود میرزاعیسی خان فیض است که کفالت وزارت مالیه را در کابینه کودتا (سیدضیاء) عهده‌دار شده بود.
- ۸- مهم‌ترین مفاد قرارداد ۱۹۱۹ شامل نوسازی و تجهیز و در واقع سلطه بریتانیایی‌ها بر نیروی نظامی و امور مالی ایران می‌شد.
- ۹- امیل لوسونور، پیشین، صص ۲۳، ۶۵، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴.
- ۱۰- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: عبدالله شهبازی، «کودتای ۱۲۹۹ نقطه عطفی در فرآیند تحول جامعه ایران»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۵، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۲-۷.
- ۱۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: سیدمصطفی تقوی مقدم، «ایران در آستانه کودتای ۱۲۹۹»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۶۳-۱۵۵ و مظفر شاهدی، معرفی ۱۸۰ شرکت تجاری و تولیدی - صنعتی خارجی در سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۸ش، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۵، ش ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۹۹-۱۶۷.
- ۱۲- لقمان دهقان نیری، نقش انگلستان در ترویج گرایش‌های گریز از مرکز در قبل از کودتای ۱۲۹۹ش، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۸۰-۱۶۵.
- ۱۳- برای نمونه بنگرید به: عطا آیتی، نقش اسمارث در کودتای ۲۱ فوریه ۱۲۹۲ اسفند ۱۲۹۹ش، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۲، صص ۸۵-۷۹ و سیدمصطفی تقوی مقدم، تأملی در کودتای ۱۲۹۹، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۸، ش ۳۲، زمستان ۱۳۸۳، صص ۴۴-۵۰.
- ۱۴- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی: انقراض قاجاریه، ج ۱، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۳، صص ۶۵-۶۲.
- ۱۵- همان، صص ۱۰۹-۸۰ و حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، چاپ سوم، تهران، ناشر، ۱۳۶۱، صص ۲۳۹-۲۱۴.
- ۱۶- حسین مکی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۱۷- همان، ص ۲۴۰.
- ۱۸- قهرمان میرزاسالور، پیشین، ج ۸، ص ۵۸۸۹.
- ۱۹- همان، ص ۵۹۰۱.
- ۲۰- همان، ص ۵۹۰۸.
- ۲۱- همان، ص ۵۹۹۷.
- ۲۲- همان، ص ۶۰۰۱.
- ۲۳- حسین مکی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۲.
- ۲۴- دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، صص ۱۲۷-۱۱۹.
- ۲۵- قهرمان میرزاسالور، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۰۷.
- ۲۶- همان، صص ۶۰۱۰-۶۰۰۷.

- ۲۷- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، ج ۱، صص ۱۲۹-۱۲۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۳۰.
- ۲۹- حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۴۲۵-۴۲۳.
- ۳۰- همان، صص ۴۴۲-۴۳۱.
- ۳۱- همان، صص ۴۵۳-۴۵۰.
- ۳۲- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، ص ۶۰۵۰.
- ۳۳- همان، ص ۶۰۷۱.
- ۳۴- حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۴۹۸-۴۷۸.
- ۳۵- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، صص ۶۱۲۰ و ص ۶۱۲۴.
- ۳۶- همان، ص ۶۲۳۶.
- ۳۷- نصرالله سیف‌پور فاطمی، خاطرات دکتر نصرالله سیف‌پور فاطمی: آیینہ عبرت، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، سخن و شهاب ثاقب، ۱۳۷۸، صص ۲۴۶-۲۴۵.
- ۳۸- همان، ص ۲۴۷.
- ۳۹- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، صص ۱۸۴-۱۸۲.
- ۴۰- نصرالله سیف‌پور فاطمی، پیشین، صص ۲۵۱-۲۴۸.
- ۴۱- همان، صص ۲۵۶-۲۵۳ و محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، صص ۱۹۴-۱۸۹.
- ۴۲- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، صص ۶۲۴۳-۶۲۳۷.
- ۴۳- همان، صص ۶۳۵۵-۶۳۴۶.
- ۴۴- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران [جلد ۸]، ج ۲، (مقدمات تغییر سلطنت)، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۲۴، صص ۲-۱۱ و صص ۳۰-۲۸.
- ۴۵- همان، ص ۱۴.
- ۴۶- همان، صص ۲۳-۱۱.
- ۴۷- همان، صص ۴۵-۴۴.
- ۴۸- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، ص ۶۳۷۲.
- ۴۹- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۷۵-۷۴.
- ۵۰- همان، صص ۱۱۲-۱۱۱.
- ۵۱- حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸، صص ۱۷۰-۱۶۸.
- ۵۲- همان، صص ۱۷۲-۱۷۱.
- ۵۳- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، صص ۶۵۱۴-۶۵۱۳ و صص ۶۵۲۲-۶۵۲۰.
- ۵۴- همان، صص ۶۵۲۴-۶۵۲۰.
- ۵۵- همان، ص ۶۵۲۵ و محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، صص ۲۵۹-۲۵۳.
- ۵۶- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، صص ۲۹۰-۲۸۶ و نصرالله سیف‌پور فاطمی، پیشین، صص ۳۲۸-۳۱۰.
- ۵۷- حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، صص ۱۹۱-۱۷۹ و حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۱۸۰-۱۶۰.
- ۵۸- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۲۳۵-۱۹۰.
- ۵۹- همان، صص ۲۵۹-۲۵۸.
- ۶۰- همان، صص ۲۷۷-۲۶۳.
- ۶۱- همان، صص ۲۹۲-۲۷۸.
- ۶۲- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه، ج ۲، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۲۹-۲۷ و فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، چاپ اول، تهران، دفتر انتخابات وزارت کشور، زمستان ۱۳۶۸، صص ۲۱۲-۲۱۰.

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه ...

- ۶۳- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۲۹۹-۲۹۲.
- ۶۴- نصرالله سیف‌پور فاطمی، پیشین، صص ۳۹۰-۳۷۹.
- ۶۵- حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۶۸.
- ۶۶- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۸، صص ۶۶۷۴ و ص ۶۶۷۹.
- ۶۷- همان، صص ۶۶۸۹-۶۶۸۸.
- ۶۸- همان، ج ۹، صص ۶۷۲۴-۶۷۲۳.
- ۶۹- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۳۶-۳۵ و حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۲۸۶-۲۷۹.
- ۷۰- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۶۷۹۸-۶۷۹۷.
- ۷۱- حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۸۷.
- ۷۲- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۶۸۰۱-۶۸۰۰.
- ۷۳- حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۳۰۹-۲۹۷.
- ۷۴- بیشترین شعارهای مخالفان در اعلام حمایت از قوانین و شعائر اسلامی و برائت از موضوع جمهوری خواهی بود (نظیر: ما، دین نبی خواهیم، جمهوری نمی خواهیم).
- ۷۵- حسین مکی، پیشین، ج ۱، صص ۳۱۹-۳۱۰ و محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۵۶-۴۳.
- ۷۶- محمدتقی ملک‌الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۶۰-۵۶.
- ۷۷- همان، صص ۶۱-۶۰.
- ۷۸- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۶۸۰۶-۶۸۰۵.
- ۷۹- همان، ص ۶۸۰۶.
- ۸۰- همان، ص ۶۸۰۸.
- ۸۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ج دوم، به کوشش عبدالله شهبازی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پاییز ۱۳۷۰، صص ۱۳۷۰، بدون شماره‌گذاری [منتخبی از خاطرات اردشیر جی که از انگلیسی و گجراتی به فارسی ترجمه شده است].
- ۸۲- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۶۸۰۹.
- ۸۳- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ضمیمه بدون شماره‌گذاری [خاطرات اردشیر جی].
- ۸۴- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۶۸۱۷-۶۸۱۶.
- ۸۵- همان، ص ۶۸۵۴.
- ۸۶- همان، ص ۶۸۵۵ و صص ۶۸۷۰-۶۸۶۴ و حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۳۴۴-۳۴۳ و علی احمدی، شیخ محمد خالصی زاده: روحانیت در مصاف با انگلیس، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۵۰-۳۱ و مهدی حائری یزدی، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی، چاپ اول، تهران، کتاب نادر، ۱۳۸۲، صص ۲۱-۱۷.
- ۸۷- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۳۷۴-۳۴۴.
- ۸۸- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، چاپ چهارم، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲، صص ۳۲۱-۳۱۰.
- ۸۹- همان، صص ۳۳۴-۳۲۴.
- ۹۰- همان، صص ۳۴۳-۳۳۵.
- ۹۱- همان، صص ۳۷۰-۳۴۴.
- ۹۲- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۶۸۸۲.
- ۹۳- همان، ص ۶۹۰۹.
- ۹۴- همان، صص ۶۹۰۹-۶۹۰۸.
- ۹۵- مهدی حائری یزدی، پیشین، صص ۲۱-۱۸.
- ۹۶- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۶۹۱۱.
- ۹۷- همان، ص ۶۹۲۲.

- ۹۸- محمدتقی ملک الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۷۵-۷۳.
- ۹۹- علی ابوالحسنی (منذر)، زمانه و کارنامه حزب دموکرات ایران؛ (۲) (یک بررسی انتقادی)، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س ۹، ش ۳۵، پاییز ۱۳۸۴، صص ۱۳۷-۱۳۹.
- ۱۰۰- محمدتقی ملک الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۸۳-۸۲.
- ۱۰۱- همان، صص ۸۹-۸۶.
- ۱۰۲- همان، صص ۹۵-۹۲.
- ۱۰۳- همان، صص ۹۹-۹۶.
- ۱۰۴- همان، صص ۱۰۸-۱۰۲.
- ۱۰۵- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره سیدرضا میرزاده عشقی و مخالفت‌های او با رضاخان و جمهوری‌خواهی او بنگرید به: سده میلاد میرزاده عشقی، به کوشش سیده‌های حائری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، صص ۱-۴۷۳.
- ۱۰۶- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۶۹۹۵-۶۹۶۸.
- ۱۰۷- حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، صص ۴۵۰-۳۶۸.
- ۱۰۸- محمدتقی ملک الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۱۳.
- ۱۰۹- حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صص ۶۷۷-۴۸۱.
- ۱۱۰- همان، صص ۶۵۰-۵۴۰ و قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۷۱۹۴-۷۱۳۹ و ص ۷۲۰۳ و ص ۷۲۰۶.
- ۱۱۱- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۷۲۵۴ و صص ۷۲۶۱-۷۲۶۰ و صص ۷۲۷۰-۷۲۶۷.
- ۱۱۲- همان، ص ۷۲۸۱.
- ۱۱۳- همان، ص ۷۲۸۲.
- ۱۱۴- همان، صص ۷۲۸۹-۷۲۸۸ و ص ۷۲۹۴.
- ۱۱۵- همان، صص ۷۳۰۸-۷۳۰۴ و صص ۷۳۱۷-۷۳۱۳.
- ۱۱۶- همان، ص ۷۳۴۴.
- ۱۱۷- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۶۸۷-۶۷۸.
- ۱۱۸- محمدتقی ملک الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۲۳۱-۲۲۷.
- ۱۱۹- همان، صص ۲۶۰-۲۵۹.
- ۱۲۰- همان، صص ۲۸۱-۲۶۱.
- ۱۲۱- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۷۳۵۳.
- ۱۲۲- اشاره به جماعت طرفدار سردارمنیه بود.
- ۱۲۳- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۷۳۵۴.
- ۱۲۴- همان، صص ۷۳۶۲-۷۳۶۰.
- ۱۲۵- همان، صص ۷۳۷۲-۷۳۶۳.
- ۱۲۶- همان، صص ۷۳۷۶-۷۳۷۲.
- ۱۲۷- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۶۹۲-۶۸۷.
- ۱۲۸- محمدتقی ملک الشعراى بهار، پیشین، ج ۲، صص ۳۰۲-۲۸۰.
- ۱۲۹- حسین مکی، پیشین، ج ۲، صص ۷۱۵-۶۹۳.
- ۱۳۰- همان، ص ۷۱۶ و مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، چاپ پنجم، تهران، زوار، ۱۳۷۵، صص ۳۶۹-۳۶۸.
- ۱۳۱- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۷۳۸۰-۷۳۷۶.
- ۱۳۲- همان، صص ۷۳۸۵-۷۳۸۴.
- ۱۳۳- دولت‌های ایران از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، صص ۱۸۱-۱۳۸.
- ۱۳۴- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۸۷-۴۸۴.

داستان تأسف‌بار یک صعود تبه‌کارانه ...

- ۱۳۵- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، ص ۷۳۹۲.
۱۳۶- در آن زمان شمیران در زمره دهات اطراف تهران بود.
۱۳۷- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۷۳۹۴-۷۳۹۲.
۱۳۸- همان، صص ۷۳۹۴-۷۳۹۳ و ص ۷۴۰۰ و ص ۷۴۰۲.
۱۳۹- حسین مکی، پیشین، ج ۳، صص ۸۵۶-۸۱۷.
۱۴۰- یحیی دولت‌آبادی، پیشین، ج ۴، صص ۴۰۲-۴۰۰ و قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۷۴۰۵ و صص ۷۴۰۹-۷۴۱۰.
۱۴۱- قهرمان میرزا سالور، پیشین، ج ۹، صص ۷۴۲۰-۷۴۱۴.
۱۴۲- همان، صص ۷۴۲۳-۷۴۲۱.
۱۴۳- همان، ص ۷۴۳۱ و ص ۷۴۳۵ و ص ۷۴۳۶.
۱۴۴- همان، صص ۷۴۴۸-۷۴۴۰.
۱۴۵- حسین مکی، پیشین، ج ۴، چاپ دوم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱، صص ۳۵-۱۱.

